

سیاه روز (6) جدی، روزتهاجم نظامی وحشیانه سوسیال-امپریالیسم روسی به افغانستان را شدیداً محکوم کنیم!

افغانستان در طول تاریخ وجودی آن نظریه موقعیت جغرافیائی سیاسی استراتژیک اش در وسط قاره آسیا و منحنیث معبری برای ارتباط جنوب و شرق این قاره و از آنجا به شرق میانه و اروپا، از اهمیت ویژه برخوردار بوده است. همچنین این خطه به لحاظ اهمیت شرایط اقلیمی مناسب، منابع طبیعی سرشار آب، کیفیت مرغوب اراضی، در قرون متمادی بدفعات مورد حملات و تجاوز و تاراج و ویرانی قبایل وحشی ساکن دشتهای آسیای مرکزی و در قرونهای اخیر مورد تهاجم و اشغال نظامی از جانب قدرتهای توسعه طلب منطقه و قدرتهای مختلف استعماری و امپریالیستی غارتگر جهان قرار گرفته است. مساعدهتهای طبیعی این سرزمین زمینه های مساعدی برای خلقهای زحمتکش ساکن آن بوده که در طول تاریخ توانسته اند به رشد و انکشاف تولیدات زراعتی، باغداری و تربیت حیوانات و رشد حرف و صنعت مختلف مبادرت کرده و خلاقیتها و ابتکارات مهمی از خود بروز دهند و تمدنهای را بوجود آورند. لیکن این دست آوردها که نتیجه زحمت کشیها و مبارزات آنها در چند عرصه درازمنه مختلف تاریخی بوده اند، توسط نیروهای مهاجم قهار و وحشی و قدرتهای استعماری و امپریالیستی غارتگر، ویران و به نابودی کشیده شده اند. بنابراین خلقهای ساکن این مرزوبوم در واقع هر بار همه چیز را برای ساختن از صفر آغاز کرده اند. برخلاف نظر عده ای از محققین نژاد پرست که بگونه غیر علمی عقب ماندگیهای مادی و معنوی ملل و خلقهای ساکن در سرزمینهای سه قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین را در ابعاد مختلف به "خصوصیات نژادی" آنها مربوط می دانند؛ در حالیکه این عقب ماندگیها در عرصه های مختلف حیات اجتماعی مردمان این کشورها در طول تاریخ، علل معینی دارند منجمله تاراجگریها و وحشیگریهای قدرتهای غارتگریگانه که در مقاطع تاریخی با جبر بر آنها تحمیل کرده اند. فکتور دیگری در این عقب ماندگیها برمی گردد به عوامل داخلی که ناشی از سلطه طولانی نظام تولیدی کهنه فئودالی و سلطه دین و مذهب به اشکال مختلف در این کشورها بوده و همچنین رقابتها و جنگهای داخلی خانمانسوز بین فئودالان قبایل و اقوام مختلف بر سر تسلط قدرت دولتی و حاکمیت طبقاتی آنها که موجب تلفات سنگین نیروهای تولیدی و تخریب وسایل و منابع تولیدی و عدم رشد و تکامل مردمان این کشورها شده است. گاهی هم هر دو عامل داخلی و خارجی دست بهم داده و خلقهای این کشورها خاصناً خلقهای افغانستان را مورد سرکوب و وحشیانه قرار دادند و دست آوردهای مادی و معنوی آنها را تاراج و قوای بشری و منابع طبیعی آنها را به نابودی کشیده اند. این همدستی طبقات ارتجاعی با قوتهای مهاجم سلطه جو و استعمارگر و امپریالیسم در افغانستان بیش از هر زمانی در صدهای اخیر بوقوع پیوسته که توانسته اند به کمک اجیران و مزدوران داخلی آنها بر این کشور مسلط شوند و خلقهای این کشور را به اسارت و بردگی بکشند. فکتور دیگری که در طول تاریخ بگونه غیر مستقیم در تلفات نیروی انسانی و ویرانی این کشور و نابودی دست آوردهای مادی و معنوی خلقهای آن نقش داشته است؛ مقاومتهای شدید توده های مردم در برابر قدرتهای مهاجم بیگانه بوده است. زیرا روحیه آزاد منشی و حس میهن دوستی تا حد زیادی در این مردم قوی بوده است. هر قدر توده های خلق ملیتها و اقوام مختلف این سرزمین متحداً علیه نیروهای مهاجم و سلطه گریگانه از خود مقاومت و رشادت نشان داده اند؛ شدت وحشت و کشتار و تخریب و ویرانی و تاراجگری نیروهای مهاجم غارتگر خارجی چند برابر افزایش یافته است. همین روحیه میهن دوستی و بیگانه ستیزی در این مردمان در طول تاریخ موجب بقای هستی چند هزار ساله این سرزمین و خلقهای ساکن آن بوده است.

در تاریخ معاصر افغانستان و در طی بیش از سه قرن اخیر سرزمین افغانستان بار بار مورد تجاوز و اشغال نظامی و تسلط استعماری قدرتهای استعماری و امپریالیستی مختلفی از جانب غرب و جنوب شرق و شمال قرار گرفته است. با آنکه در مقاطع مختلف زمانی در قرونهای اخیر، طبقات حاکم فئودال و تاجران دلال

وروحانیون مرتجع تسلیم دشمنان خارجی شده اند و ستم و استثمار چند جانبه و چند لایه بر خلقهای مظلوم این سرزمین اعمال کرده و خاینانه و غدارانه قطعات وسیعی از پیکره این سرزمین را به دشمنان خارجی فروخته اند؛ لیکن برعکس توده های خلق ملیتها و اقوام مختلف کشور بر مبنای روحیه عالی آزادی خواهی و میهن پرستی هر بار متحداً علیه قدرتهای مهاجم و استیلاگر و قدرتهای استعماری و امپریالیستی تاپای جان مقاومت کرده اند. بعد از اخیر دهه چهارم قرن نوزدهم اگر تسلط مستقیم قدرتهای استعماری و امپریالیستی بوسیله مبارزات توده های خلق دفع شده است؛ اما تسلط استعماری بدون اشغال نظامی و یا در شرایطی حالت نیمه مستعمره (باستثنای ده سال دوران حکومت امان الله خان- که آنهم اخیر سلطنت او آغاز دوران نیمه مستعمره شدن کشور بود) به کمک طبقات حاکم ارتجاعی خود فروخته، وجود داشته است. خلقهای افغانستان در طی بیش از یک و نیم صده اخیر با مقاومت و مبارزه شجاعانه شان سه بار پروژه امپریالیسم انگلیس را در میدان نبرد مسلحانه به خاک مالیدند و در دهه های اخیر قرن بیستم شکست نظامی سختی را بر سوسیال امپریالیستهای روسی و مزدوران حقیر و ذلیل آنها (باندهای خلقی پرچمی) تحمیل کرده اند. اما طی یکدهه اخیر کشور در زیر چکمه های ارتشهای امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای عضو ناتو قرار داشته و توده های خلق ما در زیر یوغ استعماری امپریالیستهای جهانخوار و دولت مزدوران آنها سبانه ستم می شوند و عذاب می کشند.

پیش زمینه های کودتای ننگین هفت ثور و تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم روسی به افغانستان:

بعد از تسلط باند رویونیست خروشچف بر حزب و دولت اتحاد شوروی سوسیالیستی در سال 1956 میلادی و تبدیل این کشور بیک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی؛ رقابت بین دوبروک امپریالیستی " شرق و غرب"، خصوصاً ابر قدرت های امپریالیستی امریکا در رأس بلوک امپریالیستی غرب و ابر قدرت سوسیال امپریالیستی روسی در رأس بلوک امپریالیستی شرق بر سر سلطه بر جهان بیش از پیش تشدید گردید. این دو قدرت بزرگ امپریالیستی جهانخوار سعی می کردند تا بر خلقها و ملل تحت سلطه در قاره های آسیا، افریقا و امریکای لاتین مسلط شوند. در اواسط دهه (60) میلادی در زمانی که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین آغاز گردیده بود، امپریالیسم امریکا جهت تسلط همه جانبه بر جنوب شرق آسیا و سقوط نظام های دموکراتیک توده ای در این منطقه و محاصره و تهدید کشور سوسیالیستی چین؛ نیم میلیون ارتش را با تمام ساز و برگ نظامی مدرن در این منطقه پیاده کرد و خلقهای ویتنام را مورد حمله نظامی قرار داد. خلقهای ویتنام به دفاع برخاستند و بعد از ده سال مبارزه مسلحانه قهرمانانه شکست فضاحتباری را بر امپریالیستهای یانکی وارد کردند. بعد از این شکست ننگین امپریالیسم امریکا، "جنگ سرد" بین دو ابر قدرت امپریالیستی جهان (امریکا و "شوروی") همچنان ادامه یافته و تشدید شد و مسابقه تسلیحاتی بالا گرفت. دولت سوسیال امپریالیسم شوروی با شکست انقلاب در چین و سقوط یگانه پایگاه انقلابی جهان به آهنگ توسعه طلبی اش در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرعت بیشتری بخشید. در آن زمان رژیم سلطنت در افغانستان تاحدی تضعیف شده و تضادهای درونی طبقات حاکمه خاصاً در درون دربار سلطنت شدت یافته بود. سوسیال امپریالیسم شوروی بعد از سال 1956 میلادی با صدور سرمایه به منظور کسب سودهای کلان و تسلط بر افغانستان اقدام نموده و نفوذ و تسلط چند جانبه (نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) اش را بر افغانستان گسترش داد. این کشور در عرصه سیاسی حزب رویونیست مزدورش را بوجود آورده و از آن منحیث ستون پنجم در درون دولت وقت استفاده می نمود. سوسیال امپریالیسم روسی توجه اش را در منطقه بر افغانستان متمرکز کرده و کودتای نظامی بدون خون ریزی را بتاريخ 26 سرطان سال 1352 خورشیدی توسط جناح نظامی حزب رویونیست "خلق" در ارتش و تحت رهبری داودخان انجام داد. اعضای حزب رویونیست خلق از هر دو جناح "خلق" و پرچم بطور گسترده و در سطوح مختلف رژیم "جمهوری" داود موقعیت گرفتند و در طی پنج سال نفوذ و تسلط شان را در ارتش و دستگاه جاسوسی رژیم داود هر چه بیشتر تقویت کردند. تا زمانیکه داود در وابستگی نزدیک به سوسیال امپریالیسم روسی قرار داشت، مورد حمایت همه جانبه این کشور بود و باندهای نوکر کرملین شرایط دوران رژیم داود را مطابق به سب مرحله ای از استراتژی و اهداف برنامه حزبی شان دانسته و با آن همکاری همه جانبه می کردند. زمانی داود درک کرد که با وابستگی تا این سطح و عمق با اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی، نمیتواند به اهداف بلند پروازانه

ناسیونالیستی" اش در جهت تثبیت و تحکیم قدرتش در کشور موفق شود، به امپریالیستهای غربی و متحدین منطقه ای آنها مانند دولتهای ایران، عربستان سعودی و مصر مناسبات نزدیک برقرار کرده و آنها مبالغه هنگفتی کمک مالی را به رژیم داودخان وعده دادند. از آنجاییکه عوامل جاسوسی سوسیال امپریالیسم روس خاصاً باندهای خلقی پرچمی و (ک گ ب) در رژیم داود در تمام سطوح نفوذ داشتند؛ این گرایش ناگهانی داود به امپریالیستهای غربی و متحدین منطقه ای آنها در حقیقت زنگ خطری جدی برایش تلقی کرد. سوسیال امپریالیسم شوروی که از طریق دستگاه های جاسوسی (ک گ ب و جی آریو) و اعضای خلقی پرچمیها در افغانستان و منطقه تمام حرکات داود را جاداً زیر نظر داشت، به زودترین فرصت دست بکار شده و طی یک کودتای خونین بتاريخ 7 ثور سال 1357 شمسی داود را از قدرت ساقط و باندهای مزدور "خلق و پرچمی" را در افغانستان بقدرت رساند. این باندهای رویزیونیست گوش بفرمان کرملین (غیر از داود که مسلحانه علیه آنها به مقاومت ادامه داد و تا آخرین لحظه هم حاضر نشد که تسلیم شود)، دیگر تمام اعضای خانواده وی از زن و مرد و کودک را در حالیکه بدون سلاح به اسارت گرفته شده بودند؛ بدون هیچگونه رعایت حقوق انسانی شان و مخالف با تمام موازین میثاقهای بین المللی حقوق اسیران و حقوق بشر آنها را به رگبار گلوله بسته و قتل عام کردند. از آنجاییکه این رژیم طی یک کودتای خونین و به کمک همه جانبه سوسیال امپریالیسم روسی بقدرت رسیده بود و فاقد پایه مردمی و اعتبار ملی در جامعه بود؛ از همان ابتدای تشکیل اش شرایط خفقان و استبداد وحشیانه را در جامعه برقرار کرده و هر چه بیشتر فضای کشور را پولیسی کرد. حزب رویزیونیست خلق به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی یک حزب بورژوازی و حافظ منافع طبقه ارتجاعی بورژوازی بوروکرات کمپرادور و منافع امپریالیسم (خصوصاً سوسیال امپریالیسم روسی) بود. شعارهای باصطلاح "ضدامپریالیستی و ضدارتجاع فئودالی" این حزب و این دولت قطعاً پوچ و بی معنا بود و بخاطر اغوای توده های مردم اعم از کارگران و دهقانان و روشنفکران نا آگاه جامعه صورت می گرفت. هر ادعای این نیروی رویزیونیستی مزدور در استقلال طلبی و آزادی خواهی و مردم دوستی کاملاً پوچ و واهی بود. بطور عام ادعای مبارزه ضد امپریالیستی و ضدارتجاعی از جانب هر نیرو، گروه و فرد رویزیونیستی بی معناست. این قماش گروه ها و عناصر به لحاظ ماهیت فکری و سیاسی و خصلت طبقاتی ارتجاعی اند و با تمام لاف و پتاق و اکت و ژستهای تصنعی "مترقی و مبارز ضدامپریالیست بودن" ، در نهایت در صف دشمنان طبقاتی و ملی خلق (امپریالیسم و ارتجاع) قرار می گیرند. بعضی افراد ناشیانه فکری می کنند که امکان همکاری سیاسی در سطحی بارویزیونیستهای که هنوز به قدرت دولتی نرسیده اند وجود دارد. در حالیکه تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و تاریخ مبارزات خلقهای جهان ثابت ساخته است که اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ نه اینکه میهن دوستان و ضدامپریالیستهای صادقی نیستند که نیروهای ارتجاعی اند و در فرصتهای مناسب در کنار امپریالیستها و مرتجعین قرار می گیرند و بر ضد خلق و میهن عمل می کنند.

"حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان یک حزب رویزیونیست و پیرو خط رویزیونیستی خروشچف (رویزیونیسم مدرن) بود. این حزب مانند دیگر احزاب رویزیونیستی برادرش در جهان تزه های رویزیونیستی و ضد انقلابی خروشچف را بجای اصول اساسی و احکام مارکسیسم-لنینیسم (علم انقلاب پرولتاریائی) مبنای خط مشیهای حزبی و دولتی اش قرار داد. همه قماش رویزیونیستهای مرتد در لفظ از (م-ل) حرف می زنند ولی در عمل ضد آن عمل می کنند. همه رویزیونیستها، چه رویزیونیستهای خروشچفی، رویزیونیستهای "سه جهانی"، دگماریزیونیستهای خوجه ای و تروتسکیستها از "انقلاب" و از "منافع مردم و میهن" و "ازضدیت با امپریالیسم" سخن می گویند و در جهت اغوای توده های مردم و روشنفکران ناآگاه مقوله های مترقی و انقلابی را در گفتار و نوشته های شان بکار می برند ولی در عمل کاملاً ضد آن انجام می دهند. بعبارت دیگر اعمال و کردار آنها ضدانقلابی است. اندیشه کمونیسم انقلابی از بدو پیدایش از داخل و خارج مورد حملات نیروهای بورژوازی قرار داشته است. مثالهای زیادی از خیانتها و اعمال ضدانقلابی اپورتونیستها و رویزیونیستهای بین الملل اول (برهبری برنشتاین) و بین الملل دوم (برهبری کائوتسکی) وجود دارد و اینها مدش ترین ضربات را از درون برجانبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای مترقی طبقه کارگر جهان وارد کرده اند. هر زمانی که جنبش های انقلابی طبقه

کارگرمه مرحله ترقی و اوج رسیده است؛ اپورتونیستها و رویزیونیستها از صف خلق جدا شده و در صف طبقات ارتجاعی و امپریالیسم قرار گرفته اند و یکجا علیه طبقه کارگر و دیگر طبقات خلق ستم کرده اند. باندهای رویزیونیست خلقی پرچمی و دیگر گروه های مزدور روسی اگر قبل از بقدرت رسیدن شان هم در سطح جامعه شعار "ضدامپریالیستی" می دادند؛ آن اظهار مخالفت آنها با امپریالیستهای غربی خاصاً امپریالیسم امریکابزرگترین رقیب با داران روسی شان بود. زیرا آنها وابسته و متکی و از نوکران سرسپرده سوسیال امپریالیسم روسی بودند و گماشته شده بودند تا علیه نفوذ و تسلط امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیستهای غربی در افغانستان فعالیت کنند. رویزیونیستهای خلقی پرچمی سزائی و هر نوع دیگر از رویزیونیستها در جهان شعار "ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی" آنها ترنند و فریبکاری بیش نیست. زیرا هیچ نیروی بورژوازی ارتجاعی از در مخالفت واقعی با امپریالیسم پیش نمی آید. و مخالفت آنها علیه یک قدرت و چند قدرت امپریالیستی معین بخاطر طرفداری از قدرت امپریالیستی دیگری است که آنها به آن وابسته اند. مخالفت این حزب رویزیونیست و رژیم آنها با طبقه فئودال هم به لحاظ طبقاتی به همین منوال بود. فقط آنها می خواستند تا فئودالان بزرگ رابه نفع رشد مناسبات سرمایه داری بوروکرات کمپرادور و مهیا کردن زمینه های فعالیت گسترده برای سرمایه های سوسیال امپریالیستی در کشور ضربت زده و فئودالان را از موقعیت قدرت اقتصادی و سیاسی شان پائین بیاورند. بعبارت دیگر حزب "خلق" و رژیم مزدور به هیچ صورت یک ضد فئودال واقعی هم نبود. خصلت تضاد این رژیم با زمین داران بزرگ در جامعه، از جمله تضاد درون طبقات ارتجاعی بود که قبل از باندهای مزدور خلقی پرچمی قدرت دولتی را در قبضه داشتند. مثالهای زیادی در جهان وجود داشته و دارد. به همین باندهای خلق و پرچم و سازا توجه کنید که چگونه زمانی نظم دولتی با داران سوسیال امپریالیستی شان فروپاشید و تقریباً از قلاعه سابق شان رها شدند تا قلاعه مزدوری دیگر قدرت های امپریالیستی را برگردن کنند. از این مطلب این طور استنباط نشود که اینها دیگر سردر آخور امپریالیسم فدراسیون روسیه ندارند. ما وضعیت چند آخورگی این باندهای آدمکش مزدور و برداران جهادی و ملیشه ای آنها را در حدود دوهه خصوصاً دهه اخیر شاهدیم که چگونه بردرگاه امپریالیستهای غربی خاصاً امپریالیسم پر قدرت امریکا سر می ساینند و "دم تکان می دهند". یا در منطقه شرق میانه به حزب کمونیست کارگری عراق برادر دیگر اینها نگاه کنید که چطور تهاجم نظامی جنایتکارانه امپریالیسم امریکا و انگلستان را به عراق خیر مقدم گفت و بر آستان آنها سرفرو د آورده و بخدمت قرار گرفت. این مسایل تصادفی نیستند و یا طوریکه این باندهای شید در برابر روشنفکران ناآگاه نسلهای جدید این اعمال خاینانه شانرا "اقتضای زمان و تاکتیک" وانمود میکنند، نمی باشد؛ بلکه مقتضای طبیعت و سرشت و خصلت طبقاتی انواع رویزیونیستها و اپورتونیستها در جهان است.

اقدام رژیم مزدور به انجام اصلاحات ارضی هم به لحاظ کیفی در هیچ سطحی نمی توانست مترقی و دموکراتیک باشد که واقعاً بنفع دهقانان بی زمین و کم زمین تمام شود. بعبارت دیگر این رژیم پلان مترقی ای نداشت که مسئله ارضی را در کشور به شیوه دموکراتیک و واقعاً بنفع توده های خلق دهقانان بی زمین و کم زمین حل کند. اصلاحات ارضی رژیم مزدور نه به منظور نجات کتله های میلیونی دهقانان از استثمار و ستم طبقات فئودال و ستم امپریالیستی بود؛ بلکه دهقانانی که از دولت خلقی پرچمی هازمین بدست آوردند ظاهراً از زیر سلطه و استثمار فئودالان وابسته به نظام ارتجاعی سابق و سرمایه های امپریالیستهای غربی رها شده و در زیر سلطه طبقاتی بورژوازی بوروکرات کمپرادور و سوسیال امپریالیسم روسی درآمدند. ما دیدیم که در اصلاحات ارضی نام نهاد این رژیم؛ در مرحله اول برای هر مالک زمین (که ارضی او را مصادره کردند) سی جریب زمین دادند و بعد در مرحله دوم که جناح پرچمی ها بقدرت رسانده شدند به منظور جلب حمایت فئودالان از رژیم، نصاب سی جریب زمین مالکین را به یکصد جریب ارتقاء دادند. بعبارت دیگر رژیم سعی کرد تا زمینداران بزرگ را به زمینداران متوسط و به فئودالهای کوچک (کم قدرت) تبدیل کند. از جهت دیگر رژیم بوروکرات کمپرادورده ها هزار جریب زمین مرغوب درجه اول را در ولایات مختلف از فئودالان مصادره کرده و به مالکیت دولت در آورد. که در صورت دوام رژیمش سالانه هزاران کارگر فلاحتی را مورد استثمار شدید قرار می داد. فئودالان و خوانینی که همکاری شانرا از طریق "جبهه ملی پدر وطن" با

دولت مزدور اعلام کردند؛ تمام املاک و دارائی آنها واپس به آنها داده شد. و این اقدام رژیم مزدورتا حدی بازگشت به وضعیت گذشته بود. ناگفته نماند که تعدادی از فرزندان زمینداران بزرگ و چندین تن از تاجران دلال از سالها قبل عضویت حزب رویزیونیست "خلق" را دارا بودند. بفرص در صورت تداوم حکومت این رژیم دهقانانی که از دولت کودتائی زمین دریافت کرده بودند وابسته به کئوپراتیفهای دهقانی دولتی می شدند که سالانه مبالغی از این طریق از بانکهای دولتی و سرمایه های سوسیال امپریالیستی وام با ربح کلان دریافت می کردند که باین صورت تحت استثمار شدید سرمایه های سوسیال امپریالیستی و سرمایه های بوروکراتیک دولت قرار می گرفتند. باین ترتیب دهقانان افغانستان هم بعد از چند سال معدود مجبور به فروش ویا واگذاری زمین های شان برای کئوپراتیفها و بانکهای دولتی و سوسیال امپریالیستی می شدند. منظور این اصلاحات ارضی بلند بردن سطح تولیدات زراعتی (و آنها تولیداتی که به درد فابریکه های کشور سوسیال امپریالیسم روسی و سایر کشورهای بلوک شرق می خورد) و ظاهراً بلند بردن سطح تقاضاها ی توده های میلیونی دهقانان کشور بود که سرمایه ها سوسیال امپریالیستی می توانستند بطور گسترده و همه جانبه دهقانان را از چند طریق مورد بهره کشی قرار دهند. قابل تذکر است که باقی "اصلاحات اجتماعی" روبنائی رژیم خلقی پرچمی ها نیز به لحاظ ماهیت نمایشهای مسخره ای بیش نبودند که نمی توانست برفع توده های خلق باشند. از آنجاییکه در کشورهای تحت سلطه سوسیال امپریالیسم خاصاً که احزاب رویزیونیست نوکرشان برسرقدرت بودند. اقتصاد این کشورها بر مبنای دکتورین رویزیونیستی "راه رشد غیر سرمایه داری" رهبری می شد که به هیچ صورت امکان رشد سرمایه دارانه برای این کشورها وجود نداشت. همچنین در کشورهای تحت سلطه امپریالیستهای غربی سرمایه های امپریالیستی نمی خواهند ویا اجازه نمی دهند که کشورهای تحت سلطه راه رشد و انکشاف سرمایه دارانه را مانند کشورهای سرمایه داری آنها طی نمایند. تحت چنین نظام های وابسته امپریالیسم و تسلط همه جانبه سرمایه های امپریالیستی، امکان رشد مستقل اقتصاد در این کشورها وجود ندارد ویا بسیار محدود است. رشد و انکشاف اقتصادی این کشورها در همه عرصه ها در وابستگی به سرمایه های امپریالیستی قرار داشته و به زائده این سرمایه ها تبدیل می شوند. چنانکه در تمام کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بزرگترین منابع مالی جهانی امپریالیسم (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) اقتصاد این کشورها را تحت سلطه می گیرند و هدایت می کنند.

رژیم خلقی پرچمی ها که با دروغ ادعای "دموکراتیک" بودن را می کرد حتی نتوانست دین را از دولت (که یک اقدام بورژوا دموکراتیک بود) جدا کند. تمام فیصله های حقوقی و قضائی در جامعه کما فی السابق بر مبنای احکام شریعت اسلام صورت می گرفت. که بر ماهیت طبقاتی ارتجاعی رژیم همخوانی و مطابقت داشت. از این مطلب این طور استنباط نشود که اگر رژیم خلقی پرچمی ها در زمان حاکمیت شان دین را از دولت جدا اعلام می کردند؛ ماهیت و هویت ویا عملکردی غیر از این می داشتند که در طی یک و نیم دهه حکمرانی ننگین شان داشتند که داغ ننگ جنایت و خیانت به خلق و میهن را برجبین داشته و محکوم تاریخ اند. این رژیم نیز بنا بر ماهیت و خصلت ارتجاعی و ضدانقلابی اش از دین در جهت مقاصد سیاسی اش استفاده کرد؛ زیرا به لحاظ فلسفی بین ماتریالیسم میکانیکی و دین و مذهب قرابت وجود دارد و هر دو به لحاظ ماهیت ارتجاعی اند. تشکیل وزارت شئون اسلامی از طرف رژیم مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی و اعمار و نوسازی صدها مسجد و تکیه خانه در شهرهای مختلف کشور و گماردن ده ها ملای خادیست در آنها هم بر همین مبنا صورت گرفت تا در کنار تخدیر اذهان توده های عوام مردم با خرافه های مذهبی، به تبلیغ و ترویج ایده ها و افکار ضد انقلابی رویزیونیستی در جامعه خاصاً تحصیل کرده ها می پرداختند. علاوه مالاها ی خادیست این مساجد و تکیه خانه ها می توانستند باسانی با اغوای توده های عوام مؤمن علیه آنها جاسوسی کنند. بعد از سقوط دولت دست نشانده نجیب جلا د صدها تن از این ملاهای خادیست به کشورهای اروپائی و امریکای شمالی و کانادا و استرالیا و نیوزیلند و غیره کشورها پراکنده شده و به وظیفه سابق شان در شرایط دیگری و به اشکال دیگری در بین کتله های مهاجر افغانستان که شناخت لازم از این جرثومه های خادیست ندارند، ادامه می دهند. به همین ترتیب رژیم مزدور و ارتش اشغالگر روسی ده ها تیم سپورتی و ده ها گروه موسیقی از اعضای خاد

تشکیل دادند و از این طریق افراد مخالف دولت را بدام می انداختند. همچنین ده ها گروه موسیقی خادی نیز در کشورهای غربی در بین کتله های جوانان مهاجر افغانستان به فعالیتهای "اختصاصی" مشغول اند. رژیم مزدور خلقی پرچمی ها بعد از قبضه کردن قدرت دولتی و استقرار شرایط خفقان با ایجاد شبکه های وسیع جاسوسی از اعضا و هواداران حزب مزدور حتی حریم زندگی خصوصی مردم را تحت نظر گرفت. اعضا و هواداران باندهای حاکم در هر منطقه و محل، در هر شهر و روستا، در هر کوچه و سرک، ادارات دولتی، مکاتب و پوهنتونها، کارخانه ها و دیگر مراکز تجمع مردم چون سگهای بویکش تعلیم دیده کوچکترین حرکات و فعالیتهای مردم را تحت نظر داشتند. همین نوکران ذلیل و شرفباخته سوسیال امپریالیسم روس که امروز در داخل و خارج کشور در مجالس مختلف شیدانه صحبت از "حقوق بشرو حق آزادی بیان و آزادی زنان" می کنند؛ در زمان زمامداری ننگین شان، صدها هزار تن از مردم مظلوم و بیگانه را "بجرم" استماع رادیو بی بی سی و رادیو صدای آمریکا و رادیو اسرائیل مورد تعقیب و زندان و شکنجه قرار دادند. ده ها تن از زنان مترقی و یا مادران و خواهران و پدران کسانی که از چنگ رژیم خونخوار موفق به فرار شده بودند به زندان انداخته و مورد شکنجه قرار دادند. رژیم جنایتکار و ضد علم و فرهنگ زیر نام تصفیه فرهنگی هزاران جلد کتاب و رساله تاریخی، ادبی و علمی را در شهرهای بزرگ از خانه های مردم جمع آوری و ضبط و نابود کرد. البته پیدا کردن آثار مترقی و انقلابی خاصاً آثار مائوتسه دون در خانه ای "جرم" نابخشودنی محسوب شده و دارنده آن به شدیدترین وجهی مجازات می گردید. آنها که آثار مذکور متعلق به عضو دیگری از خانواده بوده که یا بدست رژیم خونخوار و جلاد اعدام شده بود و یا از چنگ رژیم مزدور اقبال فرار پیدا کرده بود. امروز خلقی پرچمی ها و سازائیهای رویونیست مزدور در کشورهای اروپائی و آمریکا در مجالس برادران و هم مکتبیهای ایرانی و عراقی شان با کمال بی شرمی از کارنامه های "مترقی" دوران حکومت ننگین شان حرف می زنند. تاجای که حتی برخی افراد مترقی ایرانی و عراقی که شناخت لازم از دوران جنایتبار حکومت این خائنین قاتل مردم در افغانستان ندارند؛ تاحدی سخنان آنها را باور می کنند.

رژیم کودتائی بعد از چند ماه قدرت گیری اش حمله به طیفهای مختلف مخالفین رژیم را آغاز نمود. دولت مزدور منسوبین جنبش دموکراتیک نوین را از جمله عمده ترین دشمنان آشتی ناپذیرش در کشور می شناخت و شدیدترین ضربه را به این جنبش وارد نمود. صدها تن از اعضا و هواداران این جنبش را در همان سالهای 1357 و 1358 و 1359 دستگیر و بعد از شکنجه های وحشیانه به جوخه های اعدام سپرد. و صدها تن را به زندانهای طولانی محکوم کرد. اگرچه در آن زمان مخالفت رژیم با رهبران و کدرهای "اخوان" و دیگر روحانیون و ملامهای با نفوذ در کشور عیان بود و تعدادی از آنها را با عده ای از فنودالها دستگیر و اعدام نمود؛ اما اکثریت آنها بعد از وقوع کودتای 7 ثور و یا قبل از آن به پاکستان و ایران فرار کردند. رژیم وحشی در هر ولایت کشوری که از تحصیل کرده های نمازخوان را که در بخشهای تعلیم و تربیه و یا در ادارات دولتی کار می کردند (در حالیکه هیچ نوع ارتباطی با گروه های "اخوان" نداشتند) بجرم اینکه در مراسمهای نمایشی مضحک رژیم از فاجعه ننگین ثور شرکت نمی کردند دستگیر و سربیه نیست کرد. گروه های ارتجاعی اسلامی به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی حافظ منافع طبقات ارتجاعی فنودال و امپریالیسم بودند و مخالفت آنها با رژیم دست نشانده از همین دیدگاه صورت می گرفت. اینها به هیچ صورت ایده و تفکر و هدفی برای حصول استقلال و آزادی واقعی کشور و نجات آن از تسلط سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و آزادی و حاکمیت مردم نداشتند. در آن شرایط یگانه نیروی ای که بر اساس ایدئولوژیک - سیاسی و استراتژی و اهدافش برای استقلال و آزادی واقعی کشور و قطع سلطه سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و رژیم مزدورش و سرنگونی فنودالیسم و کمپرادوریسم و تأسیس دولت دموکراتیک خلق در کشور مبارزه می کرد، نیروی منسوب به جنبش دموکراتیک نوین (شعله ای ها) بودند (غیر از شعله ایهای که دیگر نسبت به مبارزه انقلابی بی ایمان شده بودند و یا آن تعدادی که فرصت طلبانه به خدمت رژیم مزدور درآمدند). این خواست واقعی توده های مردم افغانستان بود که دیگر نیروها و افراد مترقی و آزادی خواه و میهن دوست جامعه هم در کنار آنها قرار گرفتند. یعنی تحقق برنامه حد اقل انقلاب کشور، انقلاب ملی - دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین). همچنین باید تذکر داد که از آن طیف وسیع روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین که

در سالهای دهه چهل خورشیدی علیه رژیم سلطنت و طبقات فئودال و کمپرادور سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم مبارزه می کردند؛ تعداد کمی از آنها واقعاً کمونیست های آگاه و معتقد به مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون (بعداً مائوئیسم) بودند. بلکه اکثریت آن روشنفکران دموکراتها و میهن دوستان صادقی بودند که بر اساس همان خط مشی عام جریان دموکراتیک نوین، مبارزه می کردند.

قرار توضیح مختصر قبلی؛ از آنجاییکه رژیم کودتائی فاقد پایه مردمی و نوکر خارجی بود، و هم به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی رویونیستی آن در هیچ سطحی نمی توانست مدعی استقلال و آزادی کشور و حاکمیت ملی باشد. زیرا رویونیستها عناصر منحن بورژوازی هستند. اینها در همه کشورهای جهان شیادانه از مقولات و مفاهیم مترقی و انقلابی جهت اغوی توده های مردم و روشنفکران، خاینانه استفاده می کنند، چنانکه باندهای خلقی پرچمی عمل می کردند. در افغانستان هر روزی که از عمر رژیم مزدور می گذشت بر شدت خفقان و استبداد آن علیه مردم افزوده می شد؛ هر مخالفت سیاسی فردی و یا گروهی و حتی هر انتقاد فردی علیه رژیم در جامعه بمعنای براندازی رژیم محسوب شده و فوراً آنها را به وابستگی در خارج نسبت داده و فرد و گروه مزبور از جانب رژیم مهر "خاین، وطن فروش، نوکر (سیا) و از این قبیل اتهامات ناروا و خاینانه" به آنها حک شده و مورد پیگرد و زندان و شکنجه و اعدام قرار می گرفتند. ماهیت اصلی رژیم مزدور در طی مدت چند ماه عمر ننگین اش با عملکردهای ضد مردمی و ضد دموکراتیک و اعمال شرایط اختناق و استبداد و دیکتاتوری خشن بورژوازی برای عامه مردم (حتی دهقانانی که قروض آنها از فئودالان توسط دولت بخشیده شده بود و از دولت از 5 تا 7 و تا 12 جریب زمین دریافت کرده بودند) آشکار گردید. مردم دیگر هیچ گونه اعتمادی به رژیم نداشته و تضاد توده های مردم با رژیم شدت یافت و علیه آن قرار گرفتند. این همه فشارهای وحشیانه رژیم علیه توده های مردم خاصاً روشنفکران مترقی و مردمی و دیگر طبقات و اقشار جامعه زمینه ساز شورشها و قیامهای خودجوش توده های مردم در چندین شهر و ولسوالی علیه رژیم گردید. بالمقابل رژیم بر شدت وحشت و بربریت اش علیه مردم افزود و هزاران تن از مردم معترض و قیام کننده و صدها تن از منسوبین جریان دموکراتیک نوین و دیگر افراد مترقی و وطن دوست و مخالف رژیم را دستگیر و بدون محاکمه اعدام نمود. هزاران خانواده مجبور بفرار از کشور شدند. قیام ها و شورشها و جنگهای گوریلانی علیه رژیم در طی چند ماه بخش اعظم کشور را دربر گرفت و در ماه های اخیر سال 1358 رژیم در زیر ضربات مقاومت مسلحانه مردم و نارضائی عمومی در جامعه به لبه پرتگاه سقوط قرار گرفت.

تهاجم و اشغال نظامی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیستهای روسی بر افغانستان:

بعد از آنکه دولت سوسیال امپریالیسم روسی، رژیم مزدورش را در کابل در آستانه سقوط یافت اقدام به لشکرکشی نموده و بتاريخ 6 جدی سال 1358 شمسی افغانستان را از زمین و فضا مورد تهاجم نظامی قرار داده و با سرنوینی حکومت امین جلاد از جناح خلقیها ببرک مزدور از جناح پرچمیها را در رأس نظام استعماری نصب نمود. ماشین پروپاگاند سوسیال امپریالیسم روس موج گسترده ای تبلیغات دروغین را از مسکو و تاجکستان و از مراکز اروپای شرقی براه انداخت تا اگر بتواند مردم افغانستان را اغوا کند که به مقاومت مسلحانه پایان دهند، اما کوچکترین اثری نبخشید. چنان که تهاجم ارتش 120 هزار نفری تا دندان مسلح نتوانست مردم افغانستان را تخویف کرده و به انقیاد و تسلیم وادارد. (برخلاف که تبلیغات گمراه کننده امپریالیستهای غربی و دولت مزدور گروه های ارتجاعی و روحانیون و ملامهای مرتجع و جیره خوار امپریالیسم و ارتجاع در دهه اخیر نتوانست مردم افغانستان را اغوا کنند. البته عوامل مختلف ملی و بین المللی نیز در این زمینه ذی دخل بوده اند که مردم در برابر تهاجم نظامی امریکا و ناتو در ابتدا واکنش و مخالفت همگانی نشان نداده و به شورشها و قیامها دست نزدند). با اشغال نظامی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم روس، تضاد ملی مردم افغانستان با امپریالیستهای روسی بیش از پیش تشدید گردید. قبل از آن شدت تضاد طبقاتی مردم با رژیم مزدور و موج قیام ها و شورشها رژیم مزدور را بشدت تضعیف کرده بود که با تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم مقاومت توده های مردم بیش از پیش علیه اشغالگران روسی و رژیم دست نشانده تشدید گردید. با ورود ارتش روسی دولت کابل دیگر حتی بشکل و شیوه قبلی هم از خود صلاحیت و اراده نداشت و منحصیث یک رژیم مستعمراتی به

دستیارذلیل اشغالگران روسی مبدل شد. اشغالگران روسی تمام مراکز قدرت را تحت کنترل مستقیم خود درآورده و در کنار مامورین مزدورشان از باصطلاح رئیس جمهور تارنئیس یک اداره و همچنین در ارتش در تمام قطعات و در سازمان جاسوسی "خاد" روسها امرونهی می کردند. هردو نیروی دشمن خونخوار و وحشی داخلی و خارجی خصمانه و کینه توزانه در سرکوب، کشتار و غارت مردم افغانستان عمل می کردند. جنگ و مقاومت عادلانه و برحق مردم افغانستان در آن برهه تاریخی، جنگی نهایت نابرابر بود. مردم افغانستان در ابتدا با سلاح های متعارفی و امکانات دست داشته و اکثراً با شکمهای گرسنه شان در برابر یکی از بزرگترین ابر قدرتهای نظامی جهان و بلوک سوسیال امپریالیستی اش (بعلاوه کمک کشورهای وابسته و اقماران در جهان)، قرار گرفته بودند.

با آغاز قیامها و شورشهای خود جوش مردم افغانستان علیه رژیم مزدور و بعد تشکیل دسته ها و گروه های چریکی و گسترش آنها در مناطق مختلف کشور؛ شرایط بهره برداری نظامی و سیاسی از مقاومت مسلحانه توده های مردم علیه رژیم مزدور برای گروه های ارتجاعی اسلامی (که قبلاً به پاکستان و ایران فرار کرده بودند) و دولتهای پاکستان و ایران مساعد گردید. با تشکیل گروه های مختلف اسلامی توسط دولتهای پاکستان و ایران و کمکهای مالی و تسلیحاتی و لوژستیک برای آنها؛ این گروه ها توانستند با امکانات تسلیحاتی و مهمات و پول رهبری بخشهای زیادی از جبهات جنگ مردم علیه رژیم مزدور را در کنترل بگیرند. بعد از تجاوز نظامی مستقیم سوسیال امپریالیسم روسی تغییرات زیادی در اوضاع جبهات جنگ نیز رونما گردید. زمینه بهره برداری گسترده برای امپریالیستهای غربی خاصاً ابر قدرت امپریالیستی امریکا (که قصد داشت تا بر حریف روسی اش ضربات خرد کننده ای وارد نماید)، و دولت های پاکستان و ایران بیش از پیش مساعد شد. امریکا مقادیر هنگفتی سلاح و مهمات و پول بدسترس دولت پاکستان گذاشت تا با تقویت گروه های ارتجاعی اسلامی هر چه بیشتر بر جنگ ضد روسی تسلط پیدا کنند. علاوه بر آن امپریالیسم امریکا و سایر دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی توانستند با تبلیغات گمراه کننده "جنگ اسلام و کمونیسم" در سطح جهان خاصاً کشورهای اسلامی مبالغه هنگفتی از دولتهای عربی پول جمع آوری و بدسترس گروه های ارتجاعی اسلامی قرار دهند. از جهت دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی، دولت های پاکستان، عربستان سعودی و ایران و امپریالیستهای غربی سعی کردند تا وجهه ملی و میهن پرستانه جنگ و مقاومت مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور را مغشوش کرده و بآن هویت مذهبی بدهند. اینها از یکطرف می خواستند از این طریق اذهان توده های مردم افغانستان و توده های خلق در کشورهای اسلامی را علیه سوسیال امپریالیسم روس (رقیب بزرگ امپریالیسم امریکا در سلطه بر جهان) تحریک کنند و از جانب دیگر حقانیت اندیشه های کمونیستی را در نزد توده های خلق جهان مخدوش سازند. همان بود که امپریالیستهای غربی و دولتهای اسلامی وابسته شان در طی یک و نیم دهه پیوسته جنگ مقاومت ملی مردم افغانستان را "جنگ اسلام و کمونیسم" تبلیغ کردند.

امپریالیسم امریکا به کمک دولت های پاکستان و عربستان سعودی در کنار تشکیل و سازماندهی گروه های اسلامی بومی و تحمیل آنها بر جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان؛ هزاران تن عناصر ارتجاعی مذهبی افراطی را از کشورهای مختلف اسلامی خاصاً از کشورهای عربی جمع آوری کرده و در ابتدا تحت رهبری عبد الله عزام و بعد تحت رهبری اسامه بن لادن مسلح و تجهیز کرده در کنار تنظیمها و احزاب اسلامی به جبهات جنگ مردم افغانستان فرساختند. این نیروهای شدیداً ارتجاعی با همدستی برادران " اخوانی " و "سلفی" شان شنیع ترین جنایات را در دهات کشور علیه مردم افغانستان مرتکب شدند. این نیروهای وحشی قرون وسطائی به کمک و راهنمایی بعضی از گروه های جهادی با حيله ها و نیرنگهای مختلف صدها مورد اختطاف و تجاوز بر زنان افغانستان خاصاً در کمپ بیوه ها در پشاور پاکستان مرتکب شده اند. بعد در دوران تأسیس حکومت اسلامی تحت رهبری صبغت الله مجددی و در دوران امارت اسلامی طالبان این گروه ها جنایات فجیعی را علیه مردم افغانستان مرتکب شده اند. گروه های اسلامی افراطی از کشورهای مختلف از چین و داغستان و ازبکستان و تاجیکستان و چین و کشورهای عربی تا مالیزیا و فلیپین و پاکستان و بنگله دیش و سایر کشورهای جهان در طی سی سال اخیر به کمک و حمایت مالی و تسلیحاتی امریکا و دولتهای پاکستان و عربستان سعودی

سازمان یافته شده و در جنگهای گوریلائی مهارتهای فنی تخصصی زیادی کسب کرده اند. منابع تمویل مالی آنها در کشورهای اسلامی وسیع است. نه تنها دولت پاکستان که جناح های از طبقات ارتجاعی در کشورهای مختلف عربی از اینها در جهت اعمال فشار بر جناحهای حاکم حریف شان در کشورهای خودی و علیه قدرتها امپریالیستی غربی خاصاً امپریالیسم ایالات متحده امریکا، امپریالیسم انگلستان و امپریالیسم فدراسیون روسیه و غیره استفاده می کنند. با وجودی که بعد از سالهای 1997 - 1998 میلادی شکر رنجبهای بین رهبری کل این گروه های یعنی اسامه بن لادن و دولت امریکا بوجود آمد و اسامه علیه امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی به سطح جهان اعلام "جهاد" کرد و طی چند سال تا 2001 میلادی در چند مورد منافع امپریالیسم امریکا را مورد حمله قرار داد. این اعمال القاعده فرصت را برای امپریالیسم امریکا (که بدنبال بهانه های بظاهر "توجیه پذیر" می گشت تا ضمن گوشمالی گروه القاعده، اهداف استراتژی غارتگرانه اش را در جنوب آسیا و شرق میانه به پیش برد)، مهیا کرد تا در جهت عملی کردن نقشه هایش اقدام کند. واقعه 11 سپتمبر 2001 این خواست امپریالیسم امریکا را محقق کرد که نقشه های غارتگرانه پنهانی اش را در سلطه بر جهان به منصفه اجراء قرار دهد. امریکا به کمک متحدین اش در ناتو بتاريخ 7 اکتوبر 2001 میلادی افغانستان را زیر نام سرکوب گروه القاعده و طالبان مورد تهاجم نظامی قرار داده و آنرا به اشغال نظامی در آورد که تا امروز ادامه دارد. بعد در سال 2003 به کشور عراق حمله نظامی نموده و با سقوط رژیم صدام حسین این کشور را به تصرف نظامی در آورد و در طی 9 سال وحشیانه ترین جنایات را علیه خلقهای عراق انجام داد.

در طول تاریخ استعمار و امپریالیسم طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و نیروها و گروه های ارتجاعی مذهبی و روحانیون مرتجع "بانفوذ" عمدتاً در کشورهای اسلامی حامی و مددگار قدرتهای استعماری و امپریالیستی بوده اند. در کشورهای اسلامی این گروه های ارتجاعی چه در سابق و چه در شرایط کنونی منحنیت چماق و وسیله ای در دست قدرتهای استعماری و امپریالیستی علیه نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای مترقی و میهن دوست و حتی رژیم های که توسط نمایندگان بورژوازی ملی روی کار آمده اند، استفاده کرده اند. البته گاهی روابط بین این گروه ها و دولتها و قدرتهای امپریالیستی در سطح یک کشور و در سطح جهان به تیرگی گرائیده؛ ولی بزودی این اختلافات رفع شده و بر مبنای خصلت تضاد بین آنها این روابط دوباره برقرار شده و امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی از این گروه های واپسگرای قرون وسطائی در سرکوب جنبشهای انقلابی و مترقی مردمی و حفظ منافع غارتگرانه آنها استفاده می کنند. در همین چند ماه اخیر بعد از آنکه دولت امریکا محل اختفای اسامه بن لادن در پاکستان را مورد حمله قرار داده و آنرا زنده دستگیر و بدون محاکمه بقتل رسانده؛ عده ای ساده اندیش در افغانستان و در دیگر کشورهای جهان فکرمی کردند که "جنگ موش و گریه" که در طی ده سال اخیر در افغانستان بین امریکا و ناتو و گروه های طالبان و القاعده، و حقانی و گلبدین جریان دارد و دولتهای امریکا و عضو ناتو واقعاً در جهت نابودی این گروه ها کمر بسته اند. در حالیکه حقیقت چیز دیگری است که در فوق باختصار بآن اشاره شد. امپریالیسم امریکا و دیگر قدرتهای ناتو سعی دارند تا این گروه ها را تحت کنترل در آورند نه اینکه آنها را نابود کنند. چنانکه مدتهاسات که امریکائیا و برخی از دولتهای عضو ناتو مانند دولت انگلستان بگونه مخفی با طالبان و دیگر گروه ها وارد مذاکره هستند. در این اواخر دولت امریکا می خواهد برای طالبان در قطر دفتر سیاسی باز کند. و این خود به معنای برسمیت شناختن طالبان منحنیت یک نیروی سیاسی است. و دفتر سیاسی برای طالبان حیثیت (سفارت) آنها را در موازی به دولت دست نشانده کرزی دارد. که در آینده یا همه و یا بخشهای زیاد قدرت در دولت دست نشانده را در افغانستان در اختیار خواهند گرفت. به همین ارتباط گزارش واشنگتن پست دولت امریکا پنج تن از اعضای مهم طالبان را که در گوانتانامو زندانی بودند را ساخته و به قطر مستقر ساخته اند. همچنین بتاريخ 20 دسمبر 2001 جو بایدن معاون رئیس جمهور امریکا نیوزویک مصاحبه ای انجام داده و گفته است که: "طالبان در نقش خود دشمن امریکا نیستند و منافع امریکارا تهدید نمی کنند و در طی این ده سال ما قصد داشتیم تا شبکه القاعده را نابود کنیم نه طالبان را".

بهمین ترتیب به عملکردهای خاینانه و جنایتکارانه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی در طی 12 ماه اخیر بعد از آغاز جنبشهای اعتراضی و تظاهرات توده های مردم در کشورهای عربی شمال افریقا و شرق

میانه، توجه نمائید : قدرتهای امپریالیستی خصوصاً آمریکا به حمایت و پشتیبانی همه جانبه از گروه های "اخوان المسلمین" در این جنبشها برخاسته و بشدت به نفع آنها تبلیغ کرده و می کند تا این گروه ها بتوانند در برابر دیگر گروه های معترض باصطلاح غیر مذهبی و بورژوا لیبرال موفقیت بدست آورند و حکومت تشکیل بدهند و یا حد اقل از نفوذ و تسلط قابل ملاحظه در رژیم های آینده در این کشورها برخوردار شوند. در کشورهای تونس و مصر احزاب اسلامی اکثریت آراء را در انتخابات "آزاد" بعد از رفتن زعمای سابق رژیم های ارتجاعی حاکم کسب کرده اند. در لیبی شاهد بودیم که قدرتهای امپریالیستی آمریکا و فرانسه و انگلستان و دیگر متحدین آنها در ناتو جهت سرنگونی حکومت قذافی عملاً تدارکات نظامی قبلی گرفته بودند و در همان چند روز اول اعتراضات مردم لیبی و سرکوب آنها توسط قوای امنیتی قذافی این کشور را از هوا و زمین و بحر مورد حملات و وحشیانه قرار دادند و ده ها هزار نفر از مردم لیبی را قتل عام کرده و چند صد میلیارد دلار به کشورهای لیبی خساره ببار آوردند. کوماندهای ویژه امریکائی عملاً از طریق عملیات زمینی علیه قوای قذافی می جنگیدند و به گروه های اسلامی تمرین نظامی می دادند و سلاحهای پیشرفته بدسترس آنها می گذاشتند. و یکبار دیگر این تجاوز آشکار نظامی ناتو به کشوری "مستقل" بود که به فیصله و تصویب شورای امنیت ملل متحد صورت گرفت. این دولتها گروه القاعده را مسلح کردند و اکنون بعد از سقوط قذافی گروه القاعده، رهبری قوای نظامی لیبی را در دست داشته و با دیگر گروه های اسلامی اکثریت را در دولت دست نشانده کنونی در لیبی تشکیل می دهند. نقشه دستگیری قذافی و اعدام صحرائی وی بعد از تجاوز جنسی به او مستقیماً به کمک کوماندهای ویژه امریکائی صورت گرفت. تجاوز به قذافی و به این شکل اعدام فجیع او بدون محاکمه بعد از دستگیری شنیع ترین جنایت ضد بشری محسوب می شود که از طرف دولت آمریکا و فرانسه و انگلستان و متحدین آنها این "مدافعین کاذب حقوق انسانی" و رهبران خاین و مزدور دولت دست نشانده در لیبی صورت گرفت. محاکمه قذافی (که رژیم او در طی چند دهه ستم و جنایات و بی عدالتیهای زیادی علیه خلقهای لیبی مرتکب شده بود) در یک دادگاه عادلانه از جمله صلاحیتهای خلق لیبی بود؛ نه کوماندهای امریکائی و مشتی او باش مزدور. آمریکا در یمن نیز زمینه های را برای قدرت گیری گروه های اسلامی مهیا کرده است. در سوریه دولت آمریکا توسط متحد استراتژیک اش دولت ارتجاعی ترکیه، گروه های القاعده را مسلح کرده و در کنار چند افسر و سرباز فراری از ارتش سوریه زیر نام "ارتش آزاد" علیه دولت بشار اسد قرار داده است. بتاريخ 12 دسمبر سفیر آمریکا در سوریه، حمله انتحاری که توسط گروه القاعده در سوریه انجام شد و در آن چهل و پنج نفر کشته و 150 تن زخمی شدند؛ بشکلی آنها توجیه نمود و آنرا بخشی از جنگ داخلی در سوریه و انمود کرد. این خود بوضوح می رساند که امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستهای عضو ناتو با سروصداهای دروغین "مبارزه علیه تروریسم القاعده"؛ چگونه خاینانه و جنایتکارانه بار دیگر به احیا و تقویت گروه های ارتجاعی اسلامی "افراطی و معتدل" مشغول هستند. امپریالیسم آمریکا هدف دارد تا جنبشهای آزادی خواهانه خلقهای این کشورها را تحت کنترل در آورده و اجازه ندهد که حتی نیروهای "بورژوا لیبرال" این کشورها هم بقدرت برسند. چون اعتراضات و تظاهرات مردم در منطقه گسترده است فکرمی کنند شاید در مدت کمی شرایط برای نشوونمای نیروهای انقلابی و مترقی مردمی در این جوامع مساعد شود و توده های خلق که سالها تحت حاکمیت رژیم های ارتجاعی استبدادی وابسته و نوکر امپریالیسم و شرایط خفقان و وحشت بسر برده اند، تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری متحد شوند. باز هم این بزرگترین خیانت و جنایتی است که امپریالیستها به کمک طبقات و گروه های ارتجاعی علیه سر نوشت سیاسی مردمان این کشورها انجام می دهند.

حمایت و کمک و پرورش نیروهای ارتجاعی مختلف در جهان چه مذهبی و چه "لائیک" توسط امپریالیسم و استعمار بخشی از فلسفه وجودی و ناشی از سرشت و خصلت طبقاتی آنهاست. نظام امپریالیستی بزرگترین طبقه و نیروی شدیداً ارتجاعی و ضد مردمی و ضد انسانیت در جهان است. ارتجاع پروری امپریالیسم در سرشت آن عجین است. امپریالیسم جهانی و طبقات ارتجاعی و دولتها و گروه های و نیروهای ارتجاعی رنگارنگ در کشورهای مختلف جهان بزرگترین و عمده ترین دشمنان خونخوار طبقات خلق و ملل تحت ستم جهان، دشمنان غدار بشریت و دشمنان ویرانگر و نابودکننده محیط زیست انسانها و حیوانات و نباتات بری و بحری (اکوسیستم) و خلاصه دشمنان کره خاکی و تمام هستی آن

هستند. فقط با نابوی امپریالیسم و ارتجاع بین المللی مددگاران است که طبقات خلق در سراسر دنیا و بشریت بطور عام از سلطه ستم و استثمار و انواع بی عدالتیها و جنایات و جنگ افروزی و غارتگری امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی خلاص شده و کره زمین مکان امن و مطمئنی برای زیست انسانها، حیوانان و نبات خواهد بود.

برگردیم به اصل موضوع: با تشدید جنگ و بمبارانهای وحشیانه ارتش اشغالگر روسی و رژیم مزدور هزاران قریه بخاک یکسان شده و میلیونها تن از مردم بلاکشیده مجبور بفرار شده و به پاکستان و ایران روی آوردند. سوسیال امپریالیستهای روسی و رژیم مزدورانها در شهرهای پالیسی تعقیب و دستگیری و تصفیه رابطور منظم و مداوم انجام داده و صدها تن از روشنفکران مردمی و هزاران تن از افراد آزادی خواه و وطن دوست را دستگیر و تحت شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی قرار داده و تعداد زیادی از آنها را به جوخه های اعدام سپرده یا زنده بگور کردند. دردهات کشور پالیسی بمباران و تخریب و ویرانی و آتش زدن قریه ها و کشتزارها و باغها را به پیش بردند که موجب خانه خرابی و فرار میلیونها تن از دهقانان کشور گردید. سوسیال فاشیستهای روسی این شیوه عملیات و وحشیانه را زیر نام " سرزمین سوخته" انجام می دادند؛ باین فکر خام که از این طریق بستروزمینه های کمک و حمایت نیروهای مقاومت (یعنی کمک و حمایت توده های مردم) را از آنها بگیرند. فاشیستهای روسی و نوکران بومی آنها در طی 14 سال بیش از یک و نیم میلیون از مردم مارا بقتل رساندند، صدها هزار را معلول و معیوب کرده و حدود شش میلیون را مجبور به فرار از کشور نمودند. ده ها هزار تن را در زندانها شکنجه کردند و صدها تن از نیروهای انقلابی و مترقی را در پولیگونها تیرباران نمودند. نگارش به تفصیل چهارده سال دوران اشغال نظامی و استعمار سوسیال امپریالیستهای روسی و حاکمیت باندهای مزدور خلقی پرچمی و دیگر گروه های مزدور روسی و اینکه چه جنایات و تجاوزات سهمگینی را علیه توده های خلق این سرزمین بلاکشیده مرتکب شده اند و هم اینکه به چه سویه تخریبات و ویرانیهای بر کشور در تمام عرصه های حیات اجتماعی وارد کرده اند، از عهده این نوشته مختصر بیرون است. وسعت و عمق خیانتها و جنایات باندهای وطن فروش خلقی پرچمی فاقد شرف و وجدان انسانی و بداران سوسیال فاشیست وحشی شان و اینکه چه صدمات جانی و مادی و معنوی بر این خلق مظلوم وارد کرده اند و همچنین ارزیابی همه جانبه از درد ورنج و ماتم استخوان سوز این مردم ستم دیده و بلاکشیده که در طی سی و سه سال به انواع امراض جسمی و روانی مبتلا شده اند و هزاران فامیل بی سرپرست شده و به نابودی کشیده شده اند، احتیاج به تحقیقات گسترده تخصصی دارد. این باندهای جنایتکار وحشی و بداران روسی آنها و همپاله های جهادی و طالبی شان و رژیم کرزی و امپریالیستهای غربی صدمات و ویرانی های جبران ناپذیر انسانی، مادی و معنوی بر خلق کشور وارد کرده اند؛ دست آوردها و سرمایه های معنوی و مادی یکصد سال اخیر خلق کشور را به نابودی کشانده اند. سوسیال امپریالیستها و امپریالیستهای غربی و مزدوران رنگارنگ داخلی آنها خسارات و صدمات غیر قابل جبرانی را در طی بیش از سی سال به محیط زیست این کشور وارد کرده اند. اینها با انداختن هزاران تن بمب و دیگر انواع مواد منفجره و مواد رادیواکتیو جنایات ضد بشری و جنایت علیه محیط زیست در کشور را به حد غیر قابل جبرانی مرتکب شده اند. هزاران مورد از نقض حقوق بشرو جنایات ضد بشری و جنایات جنگی سوسیال امپریالیستهای روسی و رژیم مزدور و بعد جنایات باندهای رنگارنگ اسلامی در همین عرصه ها و جنایات و سبغیتهای ده سال اخیر امپریالیسم امریکا و ناتو و رژیم مزدور کرزی و گروه های طالبان و حقانی و گلب الدین به حمایت و کمک مستقیم دولت پاکستان چنان گسترده و سهمگین است که تحقیق و بررسی همه جانبه را می طلبد. تعبیه ده ها میلیون مین ضد نفرو ضد وسایط و وسایط نقلیه درسی و سه سال اخیر از جانب همه این قدرتهای خارجی و گروه های داخلی مزدورانها، سالانه هزاران کشته و معیوب و معلول قربانی می گیرد و ممکن است تا ده ها سال دیگر مردم مظلوم ما قربانی این جنایات امپریالیستها و رژیم های مزدورانها شوند.

سوسیال امپریالیسم روس در طی ده سال اشغال نظامی و تسلط استعماری و بکاربرد انواع سلاح های مخرب و کشتار جمعی و انجام وحشیانه ترین جنایات علیه مردم افغانستان نتوانست آنها را به انقیاد و تسلیم وادارد. دولت سوسیال امپریالیسم روسی در این جنگ حدود بیست هزار کشته، ده ها هزار معیوب

و معلول جسمی و دماغی و روانی داده و ده ها میلیارد دلار را بمصرف رساند و بالاخره شکست نظامی را در برابر مقاومت‌های شجاعانه مردم افغانستان پذیرفته و قوایش را از افغانستان خارج نمود. با خروج ارتش جنایتکار و فاشیست روسی از کشور رژیم مزدورنجیب جلااد با وجود برخورداری از کمک‌های نظامی و مالی و موجودیت مشاورین نظامی و دستگاه‌های استخبارات دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم روسی بعد از دو- سه سال سقوط نمود و بخش‌های مختلف آن بر اساس روابط مخفی و آشکار با گروه‌های ارتجاعی اسلامی متحده شده و در دولت اسلامی شرکت کردند و بار دیگر در اتحاد با همپاله‌های مزدور و جنایتکارشان (گروه‌های جهادی، ملیشه ای و طالبی) به جنایت علیه مردم افغانستان تا امروز ادامه می‌دهند.

جنایات احزاب و تنظیم‌های ارتجاعی اسلامی در دوران جنگ مقاومت مردم افغانستان:

قبلاً تذکر داده شد که گروه‌های ارتجاعی اسلامی با کمک‌های نظامی، مالی و حمایت‌های سیاسی گسترده امپریالیست‌های غربی و دولت‌های ارتجاعی پاکستان و ایران و عربستان سعودی بوجود آمدند و بر جنگ مقاومت مردم افغانستان مسلط ساخته شدند. این گروه‌ها مانند گروه‌های خلقی پرچمی از نوکران گوش بفرمان قدرت‌ها و دولت‌های حمایت‌کننده شان بودند. اینها با مسلط شدن بر جبهات جنگ مردم؛ اقدامات فعالیت‌های توطئه‌گرانه وسیعی را علیه جبهات نظامی گروه‌های منسوب به سازمان‌های چپ و سایر گروه‌های میهن دوست و آزادیخواه براه انداختند. با حملات غافلگیرانه و کشتار آنها تا حد زیادی توانستند این نیروها را مجبور به عقب نشینی کنند. اینها در چندین مورد حملات جنایتکارانه شانرا علیه این گروه‌ها در اتحاد با نیروهای رژیم مزدور و ارتش اشغالگر روسی انجام می‌دادند. نیروی‌های ارتجاعی اسلامی تبلیغات وسیعی را در دهات در بین مردم علیه منسوبین جنبش دموکراتیک نوین براه انداختند تا این نیروها را در نزد مردم تخریب کنند؛ اما در اوایل در این زمینه چندان موفق نبودند. زیرا نظریات و اعمال مترقی و مردمی نیروهای سازمان‌های چپ در جبهات جنگ میهنی تا اندازه‌ای برای توده‌های مردم آشکار بود و مردم با اثر تبلیغات و افشاگری‌های آنها درباره ماهیت جنایتکارانه و مزدوری گروه‌های ارتجاعی اسلامی به کشورهای پاکستان و ایران و امپریالیست‌های غربی و جنایات و تجاوزات شان علیه توده‌های مردم در جبهات جنگ در مناطق مختلف کشور تا حد زیادی به عینیت مشاهده کرده و با پوست و گوشت شان لمس می‌کردند. از طرفی هم جنایات ضد بشری و تجاوزات سرگروپها و قوماندان‌های این احزاب و تنظیم‌ها خصوصاً تنظیم‌ها و احزاب ارتجاعی اسلامی مربوط به طیف "اخوان"، نزد مردم آشکار بود. احزاب ارتجاعی اسلامی گروه‌های لومپن و اوپاش را سازمان داده و بر جبهات جنگ مردم مسلط کردند. این باندهای اوپاش و لومپن بنا بر خصلت قشری شان شنیعترین جنایات ضد انسانی را بر توده‌های مردم در مناطق تحت کنترل شان انجام می‌دادند. اخاذی، تجاوز ناموسی، زندان و شکنجه و قتل انسان‌های بیگناه، گروگان‌گیری و تشکیل شبکه‌های قاچاق مواد مخدر توسط این گروه‌ها و عده‌ای از دیگر قوماندان‌ها و سر دستک‌های تنظیم‌های اسلامی انجام می‌شد. همچنان که باندهای ملیشه‌ای دولت مزدور در شهرهای مختلف کشور علیه مردم به سخیفترین جنایات دست می‌زدند. دولت مزدور و سوسیال امپریالیست‌های روسی با استفاده از ماهیت فکری و خصلت و خصوصیات قشری این قماش از سرگروپ‌های لومپن تنظیم‌های اسلامی تعداد زیادی از آنها را در ولایات مختلف کشور تطمیع کرده و خریدند و زیر رهبری افرادی مانند دوستم و ملک و نادری و عصمت قندهاری و داود جیوان، امرسید احمد و تورن غلام رسول و ده‌ها تن دیگر علیه مردم به کار گرفتند. از جمله قوماندان‌های جمعیت اسلامی احمدشاه مسعود در سال 1983 با دولت مزدور و اشغالگران روسی پروتوکول عدم تعرض و همکاری دوجانبه علیه منافع ملی مردم افغانستان به امضا رساند که تا آخر به آن پایبند ماند. در آن شرایط با موقعیتی که مسعود در ولسوالی پنجشیر و در کنار شاه راه سالنگ قرار داشت؛ همکاری او با دشمنان ملی و طبقاتی مردم افغانستان بزرگترین خیانت ملی و جنایت علیه مردم افغانستان محسوب می‌شود. این "قهرمان ملی" بخوان (قهرمان خیانت ملی و جنایت علیه مردم افغانستان) ده‌ها تن از افراد آزادی‌خواه را در جبهات جنگ در مناطق شمالی و شمال کشور با نیرک و خدعه دستگیر کرده و بقتل رساند. او نیز مانند دیگر رهبران گروه‌های جهادی از دشمنان تشنه بخون نیروها و افراد مترقی و آزادی‌خواه کشور بود. به همین روال در سال‌های اخیر جنگ تعداد زیادی از قوماندان‌های احزاب اسلامی در ولایات مختلف

کشور بادولت مزدور و اشغالگران روسی پروتوکولهای عدم تعرض و همکاری به امضارساندند و بدین وسیله پول و سلاح و مهمات ازدولت و روسها بدست می آوردند که بعد از این سلاحها و مهمات در جنگهای بین گروهی شان استفاده کردند. با در نظر داشت ملاحظاتی فوق با آنکه مردم افغانستان در جنگ مقاومت شان علیه رژیم مزدور و سوسیال فاشیستهای روسی سنگین ترین تلفات و خسارات را متحمل شدند و قربانیهای فراوانی برای آزادی و استقلال کشورشان دادند؛ اما در نهایت همه فداکاریها و قربانیهای آنها را همین احزاب اسلامی جنایتکار و مزدور غصب کردند.

بعد از آنکه سوسیال امپریالیسم روسی به شکست نظامی اش در افغانستان اذعان کرده و قوایش را از افغانستان خارج نمود؛ تضاد بین ابر قدرت های روسی و امریکائی در سطح جهان تخفیف یافته و در مورد اداره آینده افغانستان به تبانی و سازش رسیدند. به همین صورت مزدوران هر دو طرف نیز بیای سازش و همکاری رفتند. همکاری های نزدیک باندهای مزدور خلقی پرچمی ها، سازائیهها و ملیشه های مزدور با باندهای ارتجاعی اسلامی ناشی از خصلت طبقاتی این گروه ها بوده است. در آن زمان سوسیال امپریالیستهای روسی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها از دشمنان عمده مردم افغانستان محسوب می شدند؛ لیکن همین باندهای اسلامی منحیث نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و تاجران کمپرادور که از جمله دشمنان اصلی مردم افغانستان بودند از هیچ گونه خیانت، جنایت و اجحافی علیه مردم افغانستان دریغ نکردند. جنگ آنها علیه رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی از جایگاه ایدئولوژیک سیاسی و طبقاتی آنها صورت می گرفت. اینها نه برای استقلال و آزادی کشور و حق حاکمیت ملی مردم که برای قدرت دولتی می جنگیدند. دولت اسلامی در سال 1371 شمسی نمونه از اتحاد طبقاتی دشمنان رنگارنگ مردم و میهن بود. که بر سر تقسیم قدرت دولتی چون گرگان گرسنه بجان هم افتادند و شهر کابل را ویران کردند؛ ده ها هزار تن از مردم کابل را وحشیانه کشتند، تمام مایملک دولت و دارائیهای عامه را به غارت بردند؛ اموال و دارائیهای مردم را تا حد چپاول نمودند و هزاران جریب زمین دولت و عامه را غصب نمودند که طبق گفته برخی از مامورین دولت مزدور کرزی اراضی غصب شده از زمان دولت اسلامی و آنچه در طی ده سال اخیر توسط قوماندانها و سران گروه های جهادی و ملیشه ای و سایر حاکمان دولت مزدور غصب شده است مقدار آن به بیش از سه میلیون جریب زمین میرسد. بعد از آن در شرایط ده سال اخیر همه این باندهای جنایتکار و قاتل و میهن فروش توسط امپریالیستهای امریکائی و اروپائی در دولت دست نشانده تحت رهبری کرزی مزدور جمع شده اند و بر مردم افغانستان ستم و جنایت رومی دارند. تبانی و سازش بین قدرتهای مختلف امپریالیستی و یا دولتهای ارتجاعی و باندهای ارتجاعی مزدور ناشی از خصلت تضاد بین آنهاست. تضاد توده های خلق با امپریالیستها و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور بنا بر خصلت آن تضادی انتاگونیستی است و راه حل آن یک راه حل انقلابی است که از طریق مبارزات انقلابی توده های خلق تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری (م- ل- م) و سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی و طرد سلطه امپریالیسم و تأسیس حاکمیت طبقاتی پرولتاریا امکان می یابد. لیکن طبقات ارتجاعی اهداف، منافع و سرنوشت مشترک دارند و بر اساس اقتضای منافع آنها به سازش می رسند و متحداً توده های خلق را مورد استثمار بیرحمانه قرار داده و وحشیانه بر آنها ستم می کنند.

اوضاع و شرایط جهنمی و جنایتبار ده سال اخیر در کشور با تغییر شکل ادامه همان اوضاع و شرایط حاکم در بیست و سه سال قبل از آن بوده و هست. کشور همچنان زیر اشغال نظامی و تسلط استعماری قدرتهای امپریالیستی قرار دارد؛ کشتار مردم توسط ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور و گروه های مزدور و جانی طالبان و گلب الدین و حقانی ادامه دارد؛ ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی و ستم ملی شئون نیستی و ستم بر زنان کما فی السابق بیداد می کند؛ استبداد حکام دولت و خوانین و قوماندانهای ملیشه ای و باندهای مافیائی مربوط به حکام بلند پایه دولت و رشوه و فساد در دستگاه دولتی و بیکاری و فقر و اشاعه لجام گسیخته مرض ایدز و اعتیاد به مواد مخدر و روبه گسترش و تزايد است؛ ده ها هزار از دسته های نظامی قوماندانهای احزاب اسلامی در کمپنیهای نظامی وابسته به ارتشهای اشغالگر تربیت و مسلح شده اند که به جنایت گسترده در کشور دست می زنند؛ اقتصاد کشور در همه عرصه فروپاشیده و مردم و کشور هر روز به تباهی کشیده می شوند؛ دارائیهها، کارخانه و املاک و معادن کشور به حراج گذاشته شده اند؛ ستم و مظالم

وتجاوز و تحقیر و توهین علیه مردم توسط ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور بطور گسترده وجود دارد؛ هر روزی که می گذرد بر میزان فقر و نیستی و بدبختی توده های میلیونی مردم افزوده می شود؛ توده های مردم خاصاً زنان و کودکان از حقوق انسانی و اجتماعی شان محروم هستند؛ ستم بر زنان و کودکان به اوج رسیده است، ده ها هزار کودک گرسنه وزن بی سرپرست به گدائی و کارهای شاقه مجبور شده اند؛ توده های مردم در حالت توهم و یأس و بی سرنوشتی بسر می برند؛ تبلیغ و ترویج اندیشه های ارتجاعی و خرافه گرایی مذهبی به شدت از طرف رژیم مزدور و امپریالیستها در حال گسترش است؛ سازماندهی و بسیج محصلین و متعلمین، طلبه مدارس دینی، پوهنتونها و مکاتب ثانوی از اعضای احزاب و تنظیم های ارتجاعی اسلامی در ولایات مختلف کشور توسط احزاب ارتجاعی اسلامی بشدت جریان دارد تا از آنها علیه آن بخش از روشنفکرانی که علیه جنایات رژیم مزدور و امپریالیستهای اشغالگرویا ترویج گسترده خرافات مذهبی در جامعه اعتراض و مبارزه می کنند، کار بگیرند. این همان شیوه ارتجاعی و ضد مردمی رژیم سلطنت ظاهر شاه در دهه چهل خورشیدی است که باند ارتجاعی "اخوان" را علیه فعالین جریان دموکراتیک نوین بکار گرفت و سیدال سخندان این فرزند خلق زحمتکش و این انقلابی توده ای را در صحن پوهنتون کابل با دستهای ناپاک و سیاه گلب الدین این عنصر ارتجاعی و مزدور وحشیانه بقتل رساند؛ امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور هر چه بیشتر به توسعه مدارس دینی در تمام ولایات کشور اقدام کرده اند؛ تخریب و نابودی وسیع محیط زیست در همه ابعادش درسی طی سال اخیر صورت گرفته و ادامه دارد؛ دزدی، اختطاف و غارتگری بطور همه جانبه در جامعه حکم فرماست؛ هیچ نوع امنیت و مصونیتی برای مردم وجود ندارد؛ اینها و ده ها مورد دیگر از بلایا و آفات و مصایبی هستند که هستی و بقای یک "ملت" و کشور را به نابودی و تباهی تهدید می کنند. همه این جنایات و تجاوزات نتیجه بلا انکار شرایط حاکم استعماری امپریالیستهای غارتگر و وحشی و حاکمیت طبقاتی جانی ترین و خاین ترین گروه ها و افرادی است که در طی سی و سه سال به حمایت و کمک همه جانبه سوسیال امپریالیستهای روسی و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی بر خلقهای کشور رواداشته شده و می شود. برخلاف تفکر و ادعای مثتی تحصیل کرده وجدان مرده و شرفباخته که شرایط ده سال اخیر کشور و تداوم آنرا توجیه می کنند. در حالیکه سهمگین ترین جنایات و تجاوز و مظالم توسط همین امپریالیستهای خونخوار و غارتگر و نوکران بومی شان در طی ده سال اخیر علیه مردم ما صورت گرفته است و تداوم وضعیت کنونی، تداوم همین جنایات و تجاوزات علیه توده های خلق خواهد بود. ده ها و صدها قلم بدست خردباخته اجیر و فاقد احساس انسانی و ملی و ده ها حزب سیاسی مزدور از اعضای باندهای خلقی، پرچمی، سزائی، جهادی، افغان ملتی و دیگر گروه ها و افراد تسلیم طلب و انقیاد پسند خاین به خلق و میهن بر تداوم اشغال نظامی و ایجاد پایگاه های نظامی امریکا در افغانستان تاکید می کنند. شنیعتر از آن که سازمانها و افرادی با ادعای کذائی تعلق به " جنبش چپ انقلابی" زیر پوشش (NGO) ها به خدمت امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور قرار دارند. هزاران تحصیل کرده و "روشنفکر" در بیش از یک هزار (ان جی او) ای امپریالیستی، ده سال است که سربه آخور امپریالیسم و ارتجاع بین المللی دارند و شب و روز دعای تداوم وضعیت اشغال نظامی و شرایط استعماری کنونی را می نمایند تا بتوانند بیشتر از این ثروت اندوزی کنند و فربه تر شوند. به همین صورت ده ها انجمن و اتحادیه و کمیته در ده سال اخیر توسط گروه ها و افراد ارتجاعی تسلیم طلب در کشورهای اروپائی، امریکا، استرالیا و سایر کشورهای جهان تشکیل شده و خاینانه به حمایت از تهاجم نظامی و اشغال و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت مزدور مرکزی فعالیت دارند.

قراریکه ملاحظه می شود امپریالیسم امریکا در طی ده سال اخیر چنان اوضاع و شرایط را برایش آماده کرده است که زمینه های "حقوقی و سیاسی" تداوم اشغال نظامی و تأسیس پایگاه های نظامی را در افغانستان توسط دولت مزدور و ارتجاع (طبقات فئودال و کمپرادور و روحانیون ارتجاعی مزدور) بدون چون و چرا برایش مهیا شده است. همچنین دیگر قدرتهای امپریالیستی بزرگ مانند انگلستان و فرانسه کانادا هر یک امکان امضای قراردادهای استراتژیک اسارت آور را با دولت مزدور مرکزی نیز پیدا کرده اند. برخلاف یاهو سرانیهای مثتی مزدور و خادم امپریالیسم که در تشکلاتی بنام "جامعه مدنی" به کمک قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی سازمان داده شده اند؛ صحبت از " جنبش دموکراسی

نویا" در افغانستان دارند و خابنه استدلالت می کنند که تداوم اشغال کشور توسط ارتش امریکا و ناتو به رشد و نهادینه شدن این "دموکراسی" کمک می کند. در شرایط و اوضاع اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیسم امریکا و ناتو و حاکمیت دولت دست نشانده با ماهیت جنایتکارانه و ضد مردمی و ضد ملی؛ نه اینکه امکان هیچ گونه بهبودی در هیچ عرصه ای برای مردم افغانستان در وضعیت کنونی متصور نیست که مردم ما آینده ای بیش از این ظلمتباری را پیش روی دارند.

موقعیت و نقش مبارزاتی نیروهای منسوب به جنبش دموکراتیک نوین علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی :

بعد از وقوع کودتای ننگین 7 ثور، با در نظر داشت ماهیت فکری و سیاسی و سابقه وابستگی نوکرمناشانه کودتاگران به ابر قدرت سوسیال امپریالیستی روس؛ به آسانی می شد و خامت اوضاع را در کشور در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی پیش بینی کرد. دیر زمانی طول نکشید فقط بعد از گذشت چند ماه معدودی رژیم با اقدامات ضد دموکراتیک و ضد مردمی اش خود ماهیت اشراهرچه بیشتر به توده های مردم و آنچه از تحصیل کرده های که به لحاظ فکری عقب مانده بودند و به همه پدیده ها به دیده میکانیکی و دگم می نگریستند و خوشباورانه دچار این افوریا شده بودند که این رژیم شاید از رژیم های قبلی بهتر بتواند برای مردم و کشور کاری انجام دهد. به لحاظ تجارب تاریخی در جوامع مختلف عمده در کشورهای که استبداد و اختناق بصورت دوامدار وجود داشته و شعور و افکار مردم تحت فشار شدید طبقات حاکم قرار داشته است؛ این گروه از تحصیل کرده ها ("روشنفکران") در جامعه همیشه در برابر تغییر رژیمهای حاکم در کشور مانند توده های عوام دچار ساده انگاری و خوشباوری می شوند. در ماه های اول رخداد کودتای 7 ثور هم در ابتدا چنین حالتی در جامعه حکمفرما بود. حتی عده ای معدودی از روشنفکران مترقی هم دچار چنین ساده انگاریها شده بودند. اما یگانه نیروی سیاسی در جامعه منسوبین جنبش دموکراتیک نوین بودند که اکثریت قاطع آنها به سویه های مختلف به و خامت اوضاع بعد از این رویداد فاجعه بار در کشور و قوف داشتند. به لحاظ منطق علمی هم این رسالت تاریخی گروه ها و نیرویهای انقلابی و مترقی در جامعه است که بتوانند بر مبنای اصول علمی (علم انقلاب) با درک از ساختار اجتماعی اقتصادی جامعه، موقعیت تضادها و شرایط و اوضاع بین المللی، هر تحولی را در کشور مورد تحلیل و ارزیابی همه جانبه قرار داده و تا حدی بتوانند سیر تکوین حوادث را در آینده نیز پیش بینی نمایند. در غیر آن در جوامع طبقاتی (خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم) که چنین گروه ها و نیرویهای مترقی و انقلابی رسالتمند و متعهد وجود نداشته باشند و یا بسیار ضعیف باشند؛ توده های خلق با سطح فرهنگی پائین و ناآگاهی و کم تجربگی سیاسی همیشه در برابر تحولات جامعه غافل گیر شده و نمی توانند در برابر آن واکنش معقول، جدی و سریع نشان دهند و همان است که دچار خوشبوریهای ناشیانه می شوند. به همین دلیل است که در برهه های زمانی که تضاد بین جناح های طبقات ارتجاعی حاکم بر جامعه تشدید می گردد و بخشی از طبقات ارتجاعی به کمک یک قدرت امپریالیستی و یا دولت ارتجاعی خارجی بر بخش دیگر غالب شده و براریکه قدرت تکیه می زند و گروه جدید از طبقات حاکم با تبلیغات گمراه کننده و بانیشان دادن باغهای سبز و سرخ چنان توده ها مردم را متوهم می سازد که گمان می کنند آن تحول در رژیم سیاسی واقعاً در جهت "خواستها و منافع طبقاتی" آنها صورت گرفته و نا آگاهانه آمدن گروه جدید طبقه حاکم را به فال نیک گرفته و تا جای از آن استقبال می کنند. همچنین در حالات دیگری غیر از این؛ گروهی در ارتش در یک اقدام کودتا گرانه رژیم حاکم مستبد را خلع قدرت کرده و خود بر جای آن قرار می گیرد؛ و یا با ترفشار استبداد و اختناق و بی عدالتی طاق فرسای رژیم تضاد توده های مردم با طبقات حاکم ارتجاعی تشدید شده و توده های خلق بپامی خیزند و رژیم حاکم را مجبور به کناره گیری می کنند. باز هم در حالت عدم موجودیت یک نیروی سیاسی انقلابی مردمی نیرومند و آزموده در جامعه که بتواند مبارزات توده های خلق را سازماندهی کرده و به شیوه مترقی و انقلابی رهبری کند؛ گروه دیگری از طبقه حاکم (یعنی احزاب و سازمانها و افراد سیاسی که به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و اهداف شان حافظ منافع طبقات ارتجاعی کشور و سلطه امپریالیسم هستند و در عالی ترین حد آن طرفدار رفوم در عرصه های مختلف جامعه اند تا بهبودی های سطحی و آبی در وضعیت زندگی مردم رونما گردد و توده های مردم را برای مدتی آرام کنند) در رأس مبارزات مردم

قرار گرفته و از همه پتانسیل نیروی توده های مردم که با مبارزات شجاعانه و دادن تلفات سنگین و فداکاریهای زیاد رژیم حاکم را کنار زده اند، بنفع شان استفاده کرده و قدرت سیاسی را تصرف می کنند. مردم افغانستان در طی حدود یک قرن و کم از کم درسی و سه سال اخیر بار بار به چنین سرنوشت تأسفباری مواجه شده اند. این تنها خلق های افغانستان نیستند همه خلقهای جهان خصوصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم چنین سرنوشتی تلخ و فاجعه باری را بارها تجربه کرده اند و هنوز هم خواهند کرد. به همین تجارب مبارزاتی حدود یکسال اخیر مردمان چند کشور شمال افریقا و شرق میانه توجه نمایند که چگونه در فقدان یک نیروی انقلابی مردمی آماده در این جوامع حاصل مبارزات و قربانیهای توده های خلق این کشورها را جناح دیگری از طبقات حاکم تصرف کرده و یا مانند کشورهای بحرین و یمن (و قبل از آن ایران) دولتها جنبشهای آزادی خواهانه و برحق مردم را سرکوب خونین کرده اند. اگرچه اندکی جای خرسندی است که در مصر مردم بزودی احساس و تاحدی درک کردند که دست آوردهای مبارزات چند ماه قبل شان توسط جناح دیگری از طبقات حاکم به کمک امپریالیستها از آنها ربوده شده است و در تظاهرات و اعتراضات خونین هفته های اخیر شان شعار "انقلاب دومی" سر می دهند؛ اما باز هم بدون رهبری انقلابی پرولتری واقعی به اهداف طبقاتی و ملی شان دست نخواهند یافت و هر تحول دیگری هم در آینده در تغییر رژیم حاکم به نفع توده های خلق مصر تمام نخواهد شد. توجه کنید ارتش و پولیس مصر چگونه تظاهرات روزهای اخیر مردم مصر (خاصاً تجمع زنان) را در میدان تحریر و حشیانه سرکوب کرد و به خون کشید و چگونه بیرحمانه و با بی عزتی تمام به زنان تظاهر هرکننده حمله نمود و نیروهای ارتجاعی اسلامی از این سرکوب و حشیانه زنان حمایت کردند. همین زنان مردان مصر چند ماه قبل از "بیطرفی" و "حمایت" ارتش در تظاهرات شان نا آگاهانه و ساده انگارانه تمجید می کردند و دسته های گل به ارتشیان پیش کش می کردند. همه اینها نتیجه عدم آگاهی سیاسی و عدم موجودیت نیروی انقلابی رهبری کننده مبارزات مردم مصر است. تا خلقها خاصاً نسل روشنفکر مردمی به آگاهی سیاسی نرسند و بعبارت دیگر آگاهی سیاسی طبقاتی را منحیث یک ضرورت مبرم و حیاتی درک نکنند. هر اعتراض و مبارزه، هر قربانی و فداکاری آنها به نتیجه منطقی آن نمی رسد. طبقات حاکم (دولتها) در همه جوامع طبقاتی (چه کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و چه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم) به شیوه ها و اشکال مختلف از سیاسی شدن مردم و دسترسی آنها به اندیشه های انقلابی پرولتری به هر قیمتی جلوگیری می کنند؛ زیرا از آگاهی سیاسی انقلابی توده های خلق وحشت دارند. طبقات حاکم همیشه چماق سرکوبی را آماده در جامعه دارند و از آن در سرکوب نیروهای انقلابی پرولتری استفاده کنند. این موضوع تنها در کشورهای اسلامی نیست که دولتها و امپریالیسم گروه های ارتجاعی اسلامی را پرورش می دهند و سازماندهی می کنند و در موارد لازم از آنها در سرکوب جنبشهای مترقی و انقلابی خلقها استفاده می نمایند؛ بلکه به همین منوال در کشورهای غیر اسلامی؛ گروه های ارتجاعی مذهبی افراطی دیگری از دیگر ادیان "آسمانی" و زمینی از قبیل عیسوی، برهمنی، بودائی، یهودی، کنفوسیوس و غیره در جهت مقاصد سیاسی شان استفاده می کنند. همچنین از گروه های ناسیونالیست افراطی و فاشیست و دیگر احزاب ارتجاعی "غیر مذهبی" به همین منظور علیه نیروهای انقلابی کار می گیرند. روشنفکرها و روشنفکران و توده های خلق جوامع طبقاتی تا به آگاهی سیاسی طبقاتی نرسند و به ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی نظامهای حاکم شان و امپریالیستهای حامی آنها واقف نشوند؛ در وضعیت آنها تغییری رونما خواهد شد. تا توده های خلق خاصاً روشنفکران مردمی هر جامعه ای به این امر نهایت مهم پی نبرند که تلاش در جهت کسب آگاهی سیاسی طبقاتی (آگاهی سیاسی انقلابی پرولتری) مانند دیگر ضروریات مهم زندگی برای آنها نهایت ضروری و حیاتی است؛ از سلطه و ستم و استعمار، وحشی گری و جنایت و سرکوب و فساد و اجحافات طبقات ارتجاعی و امپریالیسم رهائی نخواهند یافت. این حکم دیالکتیک تکامل تاریخ است.

نیروی منسوب به جنبش دموکراتیک نوین در سال 1357 بعد از کوتای ثوریگانه نیروی سیاسی در جامعه بود که با تمام ضعفهای ایدئولوژیک سیاسی، تشکیلاتی و پراکندگی همین درک نسبی راداشت که توانست تحول شوم بوقوع پیوسته در کشور را مورد ارزیابی نسبتاً درست قرار داده و با شناختی که از ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و طبقاتی باندهای خلقی پرچمی و حامیان سوسیال امپریالیست شان داشت

تحول نامیمون 7 ثور را چنین پیش بینی کرد که نه تنها بهودی زود گذری در عرصه های مختلف زندگی برای توده های مردم به ارمغان نمی آورد که سیاه روزیهای فاجعه باری را در آینده برای مردم و کشور در قبال خواهد داشت. در آن شرایط جنبش دموکراتیک نوین در برابر اوضاع و شرایط بوجود آمده تقریباً غافل گیر شده بود. از طرفی هم با آنکه در جامعه گروه ها و افراد مترقی از دیگر طبقاتی موجود بودند اما نیروی جنبش دموکراتیک نوین به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و استراتژی و اهدافش یگانه نیروی بود که برنامه و هدف واقعا مترقی و انقلابی برای نجات مردم و کشور از آن تهلکه داشت. با آنکه این نیرو از طرف دشمنان طبقاتی زیادی در سطح کشور و منطقه و جهان مورد تهدید بود. نه تنها رژیم کوتائی مزدور و بادران سوسیال امپریالیست آن که نیروهای ارتجاعی اسلامی و تمام طیف طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیستهای غربی حامیان آنها از دشمنان اصلی و عمده این جنبش انقلابی مردمی در کشور و در سطح جهان بودند و هستند. لیکن در آن زمان دشمن عمده مردم ما و جنبش انقلابی پرولتری کشور رژیم مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی بودند. و این جنبش در آن برهه تاریخی در همه عرصه های سیاسی ایدئولوژیک و نظامی و فرهنگی علیه دشمنان عمده خلق افغانستان در حد توانش مبارزه می کرد و همزمان مبارزه سیاسی ایدئولوژیک افشاگرانه را علیه گروه های ارتجاعی اسلامی این نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیستهای غربی حامی آنها به پیش می برد. فکر کنید که در آن زمان نیروی منسوب به جنبش دموکراتیک نوین با تمام ضعفهایش که بر شمردیم و بدون آمادگی سیاسی ایدئولوژیک و تشکیلاتی قبلی در برابر چنان طیف گسترده و عظیمی از دشمنان ملی و طبقاتی قرار گرفته بود. باید اذعان نمود که مبارزه در برابر چنان دشمنان نیرومند و وحشی کارسزلی هم نبود که امروز عده ای از روشنفکران مربوط همین جنبش که در آن وقت عقیده و شهادت و جرئت پیش برد مبارزه ملی و انقلابی را در چنان فضای دشوار و خطیر علیه دشمنان رنگارنگ مردم افغانستان نداشتند؛ سبکسرانه زبان به انتقاد می گشایند که نیروهای منسوب به جنبش دموکراتیک نوین در آن شرایط و در طی سالهای بعدی با اصطلاح چنین و چنان کردند و پیروزیهای ملموسی را بدست نیاوردند. بلی! نشستن برگوشه عافیت و تماشا کردن از دور بسیار آسان است؛ چنان که بدون سربگریبان نمودن، انتقاد از دیگران کار آسانی است. ولی عمل اصولی و انقلابی در عرصه تئوری و پراتیک و یا شرکت در کارزار مبارزه طبقاتی انقلابی مسلحانه در برابر هیولاهای از دشمنان خونخوار و وحشی ملی و طبقاتی کار آسانی نبوده و کار هر روشنفکر استراحت طلب و پسیف هم نمی باشد که سیاست انقلابی مردمی را تفنن تصور کرده و زمانی از امور سازماندهی زندگی شخصی اش فارغ البال شد جهت "باد دل کم کردن" دیگران را به باد انتقاد بگیرد. ولی خود کوچکترین حرکتی در عرصه مبارزاتی نداشته باشد و یا کوچکترین انتقادی را نسبت به گذشته و حالش نپذیرفته و آنرا "توهین و دشنام" توجیه کند.

منسوبین جنبش دموکراتیک نوین از همان فردای رخداد (7 ثور) وظیفه و رسالت خود را در برابر اوضاع بوجود آمده در کشور به نسبتهای مختلف درک می کردند. در آن شرایط بیش از همه دو وظیفه فوری و مهم در برابر آنها قرار داشت؛ یکی خود را ساختن و متشکل کردن و دیگری تبلیغ و ترویج و افشاگری سیاسی در بین مردم و جامعه از طرق مختلف و تدارک برای انجام مبارزه طبقاتی و ملی. البته در آن شرایط بنا بر ضعفهای جنبش و عدم آمادگی لازم برای چنان وضعیتی در کشور فعالیتهای تبلیغی و ترویجی در سطح گسترده امکان پذیر نبود. و فعالیت برای وحدت گروه ها و محافل و افراد مربوط به جنبش دموکراتیک نوین برای ایجاد یک تشکیل سیاسی بزرگ به سرعت جریان داشت. ولی با رعایت شدید اصول مخفیکاری. اما شدت ستم و استبداد و اختناق و وحشت رژیم به سرعت اوضاع را در کشور متغییر ساخت. در عمل دیده شد که توده های مردم از شدت اعمال خاینانه و ضد مردمی رژیم بشدت تکان خورده و به خشم آمده اند. قیامها و شورشهای خود جوش توده های خلق در آن زمان بیانگر خشم خلق بود؛ ولی بروز خشمی بدون آگاهی سیاسی. در حالیکه توده های مردم به مبارزه مسلحانه روی آوردند اما در نهایت شکست خوردند. علت آن واضح است؛ هر مبارزه توده های خلق بدون رهبری یک حزب سیاسی انقلابی پرولتری به شکست مواجه می شود. این وضعیت حاکم بر جامعه از طرف رژیم مزدور موجب نا رضائی شدید عمومی و تقویت پتانسیل مبارزاتی در توده های مردم گردید. و عملاً دیده

می شد که جامعه آستانه یک حرکت خودجوش وسیع توده ای علیه رژیم جنایتکار و مزدور قرار دارد. در 12 ماه حوت سال 1357 مردم ولسوالی دره صوف (ولایت سمنگان) علیه مظالم و وحشت رژیم قیام کردند؛ در 24 حوت همین ماه قیام تاریخی مردم ولایت هرات و ولایت بادغیس بوقوع پیوست که در طی یک هفته بیش از بیست هزار تن مردم هرات توسط ارتش خونخوار رژیم خونخوار خلقی پرچمی ها و طیارات جنگی سوسیال امپریالیستهای روسی و حشیانه به قتل رسیدند. به همین صورت شورشها و قیامهای در ولسوالیها و ولایات مختلف کشور علیه رژیم مزدور آغاز شد و از خاکسترایین قیامها دسته ها و گروه های گوریلائی زیادی به منظور ادامه مبارزه مسلحانه علیه رژیم سر بلند کردند. در اوایل سال 1358 جنگ داخلی عملاً آغاز شده بود و دیگر ارمبارزه در سطح کشور تنها از طریق تبلیغات و ترویج ایده های سیاسی، نه اینکه کافی نبود که امکانات آنهم بسیار محدود بود. باید شکل مبارزه طبقاتی از طرف نیروهای جریان دموکراتیک نوین هم تغییر می کرد و آن توسل به عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی، پیشبرد مبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدور بود. این موضوع نه تنها برای نیروهای مترقی و انقلابی که حتی برای نیروهای ارتجاعی در جامعه که برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می کردند نیز صادق بود. همینکه یک نیروی سیاسی دست به عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه مسلحانه می زند کافی نیست؛ مهم جهانی، استراتژی و اهداف نیروی طبقاتی ای است که این مبارزه را رهبری می کند. تنها انجام مبارزه مسلحانه علیه طبقات حاکم یک کشور و قدرت امپریالیستی حامی آن به پیروزی توده های مردم نمی انجامد؛ بلکه مهم و تعیین کننده خط ایدئولوژیک سیاسی و مواضع و اهداف طبقاتی نیروی سیاسی است که این مبارزه را به پیش می برد. این یک موضوع علمی و دیالکتیکی است. زیرا هستند در جهان گروه های مذهبی و "لائیک" که علیه رژیمهای کشورشان مشغول مبارزه مسلحانه هستند؛ لیکن این مبارزه به رهائی واقعی توده های خلق همان کشور از زیرستم و استعمار طبقات حاکم و امپریالیسم نیانجامیده نمی انجامد. فقط مبارزات سیاسی و نظامی توده های خلق تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری می تواند به پیروزی توده های خلق و نجات آنها ازستم و استعمار طبقات ارتجاعی و امپریالیسم بیانجا مد.

در چنان اوضاع و شرایطی با آنکه محفلهها، گروه ها، سازمانها و افراد منسوب به جریان دموکراتیک نوین در حالت تشننت ایدئولوژیک - سیاسی و پراکندگی تشکیلاتی بسر می بردند؛ اما تقریباً همه گروه ها بطور عام روی یک موضوع توافق نشان می دادند؛ آن مبارزه مسلحانه برای پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک (انقلابی دموکراتیک نوین) از طریق بسج و سازماندهی توده های خلق علیه رژیم حاکم و حامیان سوسیال امپریالیست آن و تداوم این مبارزه برای سرنگونی فنودالیسم و کمپرادوریسم و قطع سلطه امپریالیسم بطورکل از کشور و تشکیل دولت دموکراتیک نوین بود. اما چنانکه پروسه عمل ثابت ساخت؛ اکثریت این سازمانها نتوانستند به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی خود راه شیوه انقلابی تکامل دهند تا منحصت یک تشکل انقلابی پرولتری واقعی، مبارزه انقلابی را در آن شرایط در جهت تحقق برنامه اول انقلاب کشوری یعنی پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک به پیش برند؛ زیرا بدون تشکیل ارتش خلق و مبارزه مسلحانه انقلابی تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل- م) هیچ خلقی نمی تواند بردشمنان طبقاتی و ملی اش فایق آمده و نظام کهن ارتجاعی و سلطه امپریالیسم را سرنگون کند. قبلاً گفتیم که کودتای 7 ثور منسوبین جنبش دموکراتیک نوین را شدیداً تکان داد. این نیرو که بعد از انحلال سازمان جوانان مترقی و فروکش جنبش دموکراتیک نوین، آن جنبش عظیم توده در کشور که داشت هر چه بیشتر در بین توده های خلق در شهرها و دهات پایه می گرفت و متأسفانه که رهبران وقت آن جنبش تاحدی با بی مسئولیتی و عده ای هم با درپیش گرفتن راه انحراف و عدول از خط اصولی و انقلابی سازمان جوانان مترقی؛ آن جنبش عظیم توده ای دچار فروکش شد و کتله های وسیع روشنفکران مردمی که به اطراف سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری اش جمع شده بودند دچار یأس و بلاتکلیفی شده و تعداد زیادی از آنها با جدیت و پوپندگی لازم به مبارزه انقلابی و تکامل خودشان ادامه ندادند. بخشهای از روشنفکران عضو و یا هواداران جنبش که با احساس مسئولیت و درک رسالت شان در برابر انقلاب مردم به مبارزه انقلابی ادامه دادند؛ اما چنان که لازم بود و ضرورت تقویت و استحکام خط رهبری کننده در جنبش انقلابی پرولتری و مبارزه طبقاتی ایجاب می

کرد به مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و تلاش و مبارزه در جهت ترسیم خط انقلابی پرولتری برای وحدت ایدئولوژیک سیاسی و تشکیل یک حزب انقلابی پرولتری فعالیت نکردند. در اینجا باید تذکردهم که انتقاد از آن عده رهبرانی که روی خط اصولی انقلابی پرولتری (م- ل- ا) تأخراستوار ماندند ولی بنابر کمکاریهای رسالت شانرا طور لازم در برابر جنبش انقلابی وتوده های خلق در آن زمان تا آخر انجام ندادند؛ به هیچ صورت به مفهوم دست کم گرفتن آنها نیست. ما همیشه از آنها منجمله رفیق اکرم یاری منحیث بنیان گذاران جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- ا) کشور تقدیر می کنیم و مقام درخورشان در تاریخ جنبش انقلابی پرولتری محفوظ است. ما از شخصیت و نقش آنها توأم بابر خوردان نقدی تجلیل می نمایم. در آن زمان باگذشت هر روز فعالین جنبش دموکراتیک نوین به فعالیت های سیاسی شان تحرک و شدت بخشیده و ضرورت وحدت بین بخش های مختلف جنبش را بیش از قبل درک می کردند. اما متأسفانه که اکثریت آنها با آنکه در بحث های سیاسی - ایدئولوژیک بین گروه ها و محافل در نظر از وحدت دیالکتیکی جنبش انقلابی کشور صحبت داشتند؛ اما به سبب ضعف آگاهی ایدئولوژیک- سیاسی و فهم از مسایل تئوریک و اصول علم انقلاب پرولتری (م- ل- ، م- ل- م) در عمل بیای وحدت های میکانیکی رفتند و از وحدت اصولی و دیالکتیکی عاجز مانده و نتوانستند یک حزب انقلابی پرولتری نیرومندی را در کشور ایجاد کنند. زیرا پیشبرد امر مبارزه ملی و طبقاتی در هر شرایطی به وجود یک ستاد انقلابی رهبری کننده که توسط اندیشه های نجات بخش انقلابی (م- ل- م) رهبری شود، نیاز و شرط اساسی است و در آن زمان این شرط اصلی در جنبش بر آورده نشد.

در شرایط سالهای 57 و 58 و 59 خورشیدی چند سازمان سیاسی از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین تشکیل گردیدند؛ لیکن در اینجا بحث مفصل، عمیق و همه جانبه ایدئولوژیک سیاسی درباره هر یک از خطوط رهبری کننده این سازمانها و فعالیت های نظری و عملی و مواضع آنها در طول بیش از سی سال از عهده این نوشته بیرون است و ضرورت بیک بحث جداگانه دارد. در ابتدا تقریباً همه گروه ها و محافل مدعی تشکیل سازمان انقلابی پرولتری بودند. همچنین سازمان های که قبل از سال 1357 تشکیل شده بودند، مانند "گروه انقلابی خلق های افغانستان"، "سازمان رهائی بخش خلق افغانستان (سرخا)" و "سازمان مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان (اخگر)" نیز مدعی اعتقاد به (م- ل- ا) بودند. به همین صورت سازمان های منسوب به جنبش دموکراتیک نوین که بعد از کوتای 7 ثور تشکیل شدند مانند سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما) و سازمان پیکار برای نجات افغانستان مدعی خط ایدئولوژیک سیاسی (م- ل- ا) بودند؛ لیکن این موضوع صراحتاً در برنامه های شان درج نشده بود که هر کدام از رهبران، کدرها و اعضای این سازمانها برای شان دلایلی ارایه میدادند که به لحاظ اصولی و دیالکتیکی موجه نبود و نمی توانست ماهیت خطی و برنامه ای یک سازمان انقلابی پرولتری را ارایه نماید. این امر عمدتاً ناشی از فقر تئوریک، تشتت ایدئولوژی- سیاسی و برخی گرایشات اپورتونیستی پنهان این سازمانها در همان ابتدا بود. با آنکه اعضای "ساوو" را منسوبین جنبش دموکراتیک نوین (شعله ایها) تشکیل می دادند و در جنبش مترقی و انقلابی پرولتری افغانستان و در سطح جامعه عموماً شعله ای به کسی گفته می شد که معتقد به (م- ل- ا- بود)؛ اما در برنامه (ساوو) خط ایدئولوژیک سیاسی سازمان (م- ل) قبول شده بود. طوری که قبلاً تذکر رفت این سازمانها در شرایط وحشت و اختناق و ترور رژیم مزدور و سوسیال امپریالیست های روسی تشکیل شده بودند که مورد تعقیب شدید قرار داشتند. این سازمانها برای ادامه مبارزه طبقاتی و ملی و حفظ نیروهای شان در تدارک تشکیلات نظامی و مبارزه مسلحانه نیز تلاش می کردند. در آن زمان از سازمان های منسوب به جنبش دموکراتیک نوین منجمله "ساما"، "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" و "اخگر" دسته های گوریلا (چریکی) تشکیل دادند و هر کدام به اندازه توان نیروهای نظامی شان و امکانات و مساعدت های که در مناطق مختلف کشور داشتند در بین توده های دهقانان (که قبلاً علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی ها قیام کرده بودند و به جنگ های چریکی علیه رژیم مزدور مشغول بودند) رفته تا به بسیج و سازماندهی آنها به پردازند. در بین این سازمان ها "ساما" بیش از همه نیروی نظامی داشت.

در اینجا باید تذکردهم که رفتن اعضای سازمان های جنبش چپ در جهات جنگ، توده های مردم در چندین ولایت کشور بنحو خوبی از (شعله ایها) در جهات جبهات استقبال و حمایت می کردند و منسوبین

جنبش دموکراتیک نوین در بین مردم چندین ولایت کشور از اعتبار و شهرت مبارزاتی خوبی برخوردار بودند. با وجودیکه در بین جبهات جنگ مقاومت، قوماندانها، سردسته ها و افراد مکتبی منسوب به احزاب و تنظیم های ارتجاعی اسلامی خصوصاً "اخوان" علیه نیروهای منسوب به جنبش دموکراتیک نوین به تبلیغات سوء و گمراه کننده دست میزدند؛ اما به لحاظ سابقه این نیروها در صحنه سیاسی کشور خاصاً در دهه چهل خورشیدی و هم بعلمت مواضع و نظریات مترقی و عملکردهای مردمی و ماهیت مبارزه شان در جبهات جنگ و هم اینکه هر چه بیشتر به افشای ماهیت ارتجاعی ضدانقلابی و ضد مردمی رژیم مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی و ماهیت مزدوری احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی (که با اثر جنایات و تجاوزات و ستم و مظالمی که در مناطق تحت کنترل شان علیه مردم رومی داشتند توده های مردم در عمل آنرا احساس می کردند) می پرداختند؛ از این رو تبلیغات نیروهای ارتجاعی "اخوان" چندان موثر نمی افتاد؛ اما در مواردی بی تأثیر هم نبود. از جانب دیگر در طی سه- چهار سال اول جنگ ضد رژیم و ضد سوسیال امپریالیسم روس؛ نیروهای ارتجاعی اسلامی در ولایات و ولسوالیها و مناطقی از کشور نتوانسته بودند بطور کامل و همه جانبه تسلط شانرا بر مردم و مناطق قایم کنند و از طرفی هم نیروهای نظامی مربوط به سازمانهای جنبش چپ با تمام شهامت و شجاعت و ایمانداری همچنان که در برابر دشمنان عمده مردم افغانستان (رژیم باندهای حاکم خلقی پرچمی و ارتش سوسیال امپریالیسم روسی) می جنگیدند؛ اگر مورد حملات خصمانه گروه های ارتجاعی اسلامی در جبهات قرار می گرفتند همچنان شجاعانه و تاپای جان از خود دفاع می کردند. روشنفکران مربوط به جنبش دموکراتیک نوین که در جنگ شرکت کرده بودند؛ اکثریت آنها از روحیه عالی مبارزاتی و فداکاری برخوردار بودند و برای هر نوع قربانی در راه نجات خلق و میهن آماده بودند. تعدادی از این نیروها بیش از توده های دهقانان از تاکتیکها و فنون جنگهای چریکی آگاهی داشتند. در اینجا باید این مطلب را تذکردهم، در برخی از مناطقی که تحت کنترل احزاب و تنظیم های باصطلاح "میان رو" قرار داشتند؛ اینها به شدت و وسعت گروه های ارتجاعی "اخوان" علیه نیروهای مربوط به جنبش دموکراتیک نوین خصمانه عمل نمی کردند و هم از جانب آنها تا حدی این خطر جدی وجود نداشت که به حملات غافلگیرانه علیه آنها دست بزنند. البته از این گفته اینطور استنباط نشود که آنها نظریه ماهیت ایدئولوژیک سیاسی ارتجاعی شان در جبهات با نیروهای جنبش چپ تضاد و خصومت نداشتند و یا این وضعیت در تمام مناطق کشوری کسان بود. در اینجا منظور بیشتر قوماندانها و سردسته های گروه های چریکی در جبهات جنگ و بطور کل رهبران و کدرهای احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی است؛ زیرا نیروهای جنگی آنها را (باستثنای افراد اوباش و لومپن) اکثراً توده های دهقانان فقیر و کمزمین و بعضاً زمینداران متوسط و کارگران تشکیل می دادند. این وضعیت و شرایط در ولایات و مناطق مختلف کشور از هم متفاوت بود. در ولایات و ولسوالیهای که کلاً زیر نفوذ و کنترل نیروهای احزاب و تنظیمهای "هفتگانه و هشتگانه" قرار داشتند شرایط برای نیروهای چپ بکلی فرق داشت. در جبهات تنظیمهای "سه گانه" که افراد مکتبی در رهبری جبهات جنگ بودند تاجبهاتی که رهبری جبهه بعهدده یک فرد محلی (از دهقانان میانه حال) ظاهر آغیر سیاسی بود؛ در برخورد های آنها علیه نیروهای مربوط به سازمانهای چپ کشور تفاوت وجود داشت. علت دیگر ضعف نظامی برخی از تنظیمهای "میان رو" در مناطقی از کشور بود. مسایل فوق تجارب مستقیم و غیر مستقیم اعضای سازمان پیکار برای نجات افغانستان در جبهات جنگ است. در این زمینه هر یک از دیگر تشکلات از جنبش چپ که در جنگ شرکت داشتند تجارب خود را از ولایات و مناطق مختلف کشور از این مسایل دارند. قبلاً تذکر رفت که سازمانهای چپ منسوب به جنبش دموکراتیک نوین از همان ابتدا با وحدتهای اصولی و دیالکتیکی تشکیل نیافته بودند؛ لذا انحرافات ایدئولوژیک سیاسی مختلفی را با خود حمل می کردند و شرایطی که این سازمانها در آن قرار گرفته بودند؛ شرایط مبارزه مسلحانه در برابر نیروهای عظیمی از دشمنان ملی و طبقاتی بود با محدودیتهای تسلیحاتی و مالی و لوژستیکی و بدون هیچ نوع کمک انترناسیونالیستی در سطح جهان. موضوع دیگر: با قدرت گیری بیشتر نیروهای ارتجاعی احزاب اسلامی در جبهات جنگ، فشار بر جبهات تحت کنترل این سازمانها و توده های مردم حامی آنها بیشتر می شد. بعد از شکست این نیروها در جنگ آن بخش از توده های مردم که با نیروهای جنبش چپ همکاری همه جانبه داشتند و از آنها حمایت می

کردند، توسط نیروهای ارتجاعی " اخوان " تحت فشار قرار گرفتند. خصوصاً آن بخش از توده های مردم که به لحاظ قومی و تسلیحاتی در منطقه ضعیف بودند. از طرفی تسلط بیشتر انحرافات ایدئولوژیک سیاسی در این سازمانها، آنها را هر چه بیشتر از درون تضعیف کرده و دچار تشنگی و پراکندگی بیشتری شدند. این انحرافات عدیده در آن شرایط نه تنها سازمان های معینی که بر کل جنبش چپ کشور تأثیر سوء گذاشت و آنرا تضعیف کرد. با آنکه این سازمانها در برابر دشمنان مختلف نیرومندی در سطح ملی و بین المللی قرار داشتند؛ اما عامل اصلی تضعیف و ضربه پذیری آنها عدم تکامل علمی و انقلابی خود این سازمانها بود که جمعاً جنبش انقلابی کشور را در عرصه مبارزه ملی و طبقاتی (خاصاً عرصه مبارزه مسلحانه) در بین توده های خلق تضعیف کرد. هر یک از این سازمانها بشکلی دچار انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شدند و برخی از آنها از همین دید انحرافی به منجلا ب تسلیم طلبی ملی و طبقاتی افتادند. عامل دیگر در ضربه پذیری و تضعیف این سازمانها رخنه و نفوذ عوامل دشمن (رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم روسی) در این سازمانها بود که از این طریق دولت مزدور ضربات شدیدی بر این سازمانها وارد کرد که تعداد زیادی از رهبران و کادرهای اصلی برخی از این سازمانها توسط رژیم مزدور روسی دستگیر و اعدام شدند. علت امکان نفوذ چنین عواملی در این سازمانها باز هم مربوط به ضعف خط ایدئولوژیک سیاسی این سازمانها و وحدت های میکائیکی بود. در آن زمان برای وحدت کردن بجای معیار قرار دادن اصولیت انقلابی پرولتری؛ بیشتر "شعله ای" بودن معیار قرار می گرفت. و روشنفکران مربوط این جنبش بر اساس شناخت های قبلی دوران جریان دموکراتیک نوین با هم اعتماد " رفیقانه " داشتند. عمدتاً از همین نقیصه (که باز هم برمی گشت به ضعف ایدئولوژیک سیاسی این سازمانها)، دشمن توانست از آن عناصری از عاملین اش برای نفوذ در این سازمانها استفاده کند که سابقه ای در جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) داشتند. در بیشترین سازمانها منجمله سازمان پیکار برای نجات افغانستان بیشترین عوامل نفوذی دولت از اعضای مرتد و خود فروخته جریان دموکراتیک نوین بودند. باید اذعان کرد که یکی دیگر از ضعف های جنبش انقلابی (م - ل - ا) کشور عدم توجه لازم و کافی به موضوع نفوذ و خرابکاری های دشمن به این شیوه بود، خاصاً دشمنانی مانند رویونیست های خلقی پرچمی که در سطح کشور در دوران دهه چهل شمسی از رهبران و کادرها و اعضای سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین شناخت وسیع حاصل کرده بودند (که این امر هم مربوط می شد به عدم رعایت مخفی کاری لازم و اشتباه علنیگری در آن وقت) و سوسیال امپریالیسم روسی که سابقه طولانی در سقوط انقلاب اکتوبر و انقلابات توده ای و تخریب و انهدام ده ها حزب و سازمان انقلابی پرولتری را در جهان داشت؛ به شیوه های نفوذ در سازمانهای انقلابی پرولتری توسط عمالش و تخریب آنها از درون و یا به دام انداختن آنها مهارت های زیادی داشت.

تذکر مختصری درباره سازمانهای مربوط به جنبش چپ کشور که در مبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم روسی شرکت کردند :

1- سازمان پیکار برای نجات افغانستان: یکی از انحرافات جدی این سازمان تصویب برنامه اول سازمان بود. این برنامه نه برنامه یک سازمان انقلابی پرولتری که یک برنامه (ملی- دموکراتیک) ضعیف و ناقص بود. این برنامه درکنگره مؤسس سازمان به تصویب رسید و با اعلام موجودیت سازمان بتاريخ 3 جدی سال 1358 برنامه رسمی سازمان محسوب می شد. سازمان با انتقاد شدید اعضا و کادرهایش خاصاً آنهایی که در جبهه بودند درباره این برنامه مواجه شد و اقدام به تدوین برنامه دیگری نمود. برنامه تسویدی دوم سازمان نسبتاً دارای مواضع ایدئولوژیک سیاسی اصولی و روشن بود؛ اما ماهیتاً یک برنامه نسبتاً کامل یک سازمان انقلابی پرولتری نبود. سازمان توسط رژیم مزدور مورد ضربه قرار گرفت و برنامه تسویدی دوم امکان تصویب در یک کنگره سازمانی را نیافت. سازمان در سال 1360 از طرف دولت مزدور مورد ضربت قرار گرفت و تعدادی از کادرهای مرکزی و اعضای آن دستگیر و زندانی شدند. قبل از ضربت خوردن سازمان، در ابتدا سه عنصر بنامهای حکیم و فضل کریم و فضل رحیم که من حیث عاملین رژیم مزدور به سازمان نفوذ کرده بودند شناسائی و بتاريخ 20-11-1359 از سازمان اخراج شدند. بعد ثابت شد که داکتر احمد علی عضو مرکزی سازمان نیز از جمله عوامل نفوذی دولت مزدور در سازمان بوده که طرد گردید. همچنین طبق گزارش اعضای

سازمان بعد از رهائی از زندان، فرد دیگری از اعضای مرکزی سازمان بنام (قسیم) نیز از عاملین نفوذی دشمن شناسائی شد و از سازمان طرد گردید. بعد از ضربت خوردن سازمان توسط رژیم مزدور، افراد اپورتونیست و انحلالگر دیگری از کدوهای مرکزی و اعضای سازمان (بنامهای ماما و ا. ح.) بجای تداوم مبارزه و انسجام امور سازمانی؛ بخشی از سلاح های مربوط به سازمان رابه مشوره (قسیم) فروخته و به ایالات متحده امریکا فرار کردند. اینها ضربات سختی بود که از داخل و خارج بر سازمان وارد آمدند. بخش اعضای سازمان که در جبهه بودند بعد از ضربه خوردن در جبهه مجبور به عقب نشینی شده و مبارزه نظامی را متوقف نموده و به مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و مبارزه ملی و طبقاتی و مبارزه در جهت بازسازی خطی و تشکیلاتی سازمان پرداختند که با طرد دیگر افراد انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی که بعداً در سازمان ظهور کردند؛ خط ایدئولوژیک سیاسی سازمان را تکامل داده و استحکام بخشیدند. همچنین پیشبردم مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه انحرافات ایدئولوژیک سیاسی درون جنبش کمونیستی (م - ل - ا) کشور و مبارزه برای وحدت بخشهای مختلف جنبش و تشکیل حزب کمونیست انقلابی یکی دیگر از وظایف مبارزاتی ما در آن برهه در سازمان بود. باید تذکر داد که اشتباهات تعدادی از اعضای سازمان در جبهه که ناشی از خصلت و تفکر خرده بورژوائی بود و عدم توجه لازم وجدی به پرنسیپهای نظامی و رعایت انضباط نظامی و دوراندیشی سیاسی در ضربه خوردن سازمان توسط نیروهای ارتجاعی اسلامی نقش داشته است.

در سال 1368 خورشیدی (1986 میلادی) افرادی از اعضای سازمان با رایه دلایل غیر منطقی و غیر دیالکتیکی و بهانه جوئیهای خرده بورژوائی از سازمان انشعاب کردند و زیر نام " اتحاد انقلابی کارگران" فعالیت می کردند. این گروه در سالهای بعد با تشکلات دیگر وحدت کردند و "حزب کمونیست (مائونیست)" افغانستان را تشکیل دادند.

در سال 1372 (1993 میلادی) اکثریت کدوهای مرکزی و اعضای سازمان پیکار برای نجات افغانستان به منجلا ب انحرافات اپورتونیستی گرفتار آمدند و ما منحیت جناح اقلیت اصولی انقلابی پرولتری از سازمان انشعاب کردیم و تحت عنوان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)" بفعالیتهای مبارزاتی ما در جنبش کمونیستی (م ل م) کشور ادامه دادیم. از چند سال باین طرف زیر نام "گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م)" در جنبش کمونیستی (م ل م) کشور مبارزه می نمایم.

تذکر: {قرارگزارشات برخی از اعضای زندانی سازمانهای چپ کشور؛ اعضای زندانی "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در برابر کیفرخواستهای سنگین رژیم مزدور نتوانستند مقاومت کنند و سند - ندامت و تسلیم طلبی" - را با دولت مزدور امضاء کرده و به جای اعدام 20 سال حبس شدند. لیکن همین اعضای سازمان زمانی از زندان رها شدند تغییری در مواضع ایدئولوژیک سیاسی قبلی آنها به نظر نمی رسید و هر کدام از مقاومت و استواری روی مواضع قبلی شان در زندان صحبت می کردند. با تأسف باید تذکر داد که این عده از اعضای سازمان پیکار برای نجات افغانستان بعد از رهائی از زندان این گزارش رابه سازمان ارایه نکرده اند و نه هم تا حال در برابر این عمل "تسلیم طلبانه" شان، از خود انتقاد کرده اند. امید داریم که این عده از اعضای سابق سازمان پیکار برای نجات افغانستان در این زمینه مسئولانه وجدی فکر کنند و در برابر این سؤال جنبش انقلابی پرولتری (م ل م) و خلق کشور، پاسخ لازم ارایه نمایند}.

2- سازمان مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان (اخگر): این سازمان در ابتدای تأسیس آن در سال 1356 خط ایدئولوژیک سیاسی اشرا (م - ل - ا) اعلام کرد و در جهت تأسیس حزب کمونیست از گروه های مربوط به جنبش دموکراتیک نوین فعالیت می نمود. "اخگر" در ماه عقرب سال 1358 مورد ضربت رژیم مزدور قرار گرفت و ده ها تن از اعضای آن دستگیر و زندانی شدند. تعداد زیادی از این افراد توسط رژیم خونخوار خلقی پرچمی ها اعدام شدند. بعد از این ضربت بخشهای مختلف این سازمان دچار انحرافات ایدئولوژیک سیاسی (سنتریستی، دگمارویزیونیسم خوجه ای و انحلال طلبی) شده و در نهایت سازمان "اخگر" در منجلا ب اپورتونیسم راست سقوط کرد.

3- سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما): ساما از همان آوان تشکیل با آنکه مدعی سازمان پرولتری بود؛ لیکن به لحاظ خط ایدئولوژیک سیاسی دید روشنی در این باره نداشت. در نظر از ایجاد حزب طبقه کارگر، تبلیغ و ترویج اندیشه های پیشرو عصر، تشکیل ارتش توده ای و استراتژی جنگ توده ای طولانی و ایجاد دولت جمهوری صحبت می نمود؛ اما در عمل به اقدام "کودتا- قیام" منتهی شد. بعد از ضربت خوردن ساما توسط رژیم مزدور و دستگیری مجید در ماه جوزای سال 1359 کنگره این سازمان تشکیل شد. در این کنگره تغییراتی در برنامه ساما رونما گردید. کنگره برنامه دموکراتیک ملی را که مبتنی بر "خط مشی مستقل ملی" بود بعنوان پرچم درونی و برنامه "اعلام مواضع" را به عنوان پرچم بیرونی سازمان تصویب کرد و منحنی دوخط مشی در "ساما" رسمیت یافتند. در "سند اعلام مواضع" چنین آمده است: "تأسیس دولت جمهوری اسلامی که انعکاس دهنده راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد..." (صفحه 3). در ضربت ساما توسط دولت مزدور تعدادی از رهبران و اعضای آن منجمله مجید کلکانی زندانی و بعد از شکنجه های وحشیانه اعدام شدند. شخص مجید کلکانی که در اکثریت بخشهای کشور منحنی یک شخصیت مبارز ملی شناخته می شد، فقدان وی ضربت شدیدی بر ساما و برجانبش ملی- دموکراتیک کشور وارد کرد.

"ساما" بر مبنای همین خطوط انحرافی که در آن مسلط بودند؛ در منجلا ب تسلیم طلبی ملی افتاده و با دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم روس (دشمنان عمده خلق افغانستان) پروتوکول همکاری امضاء کرد. باین صورت "ساما" در منجلا ب انحرافات رویزیونیستی و تسلیم طلبی ملی قرار گرفت. همکاریهای "ساما" در جبهات جنگ با دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای اشغالگردان زمان وسیله تبلیغاتی خطرناکی بدست احزاب و سازمانهای ارتجاعی اسلامی جنایتکار و مزدور خصوصاً حزب اسلامی گلب الدین و جمعیت اسلامی ربانی مسعود داد تا علیه منسوبین و فعالین جنبش دموکراتیک نوین (شعله ایها) خصوصاً در جبهات جنگ تبلیغات سوء نمایند. تسلیم طلبی ملی "ساما" نه تنها بخود این سازمان که به شهرت و اعتبار جنبش دموکراتیک نوین (شعله ایها) خصوصاً در جبهات جنگ لطمات بزرگی وارد نمود. از آنجاییکه این سازمان به لحاظ کمی بیشترین نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین را در خود داشت؛ این مسئله موجب سردرگمی و یأس بسیاری از این روشنفکران گردید که ترک مبارزه کردند و ضربه بزرگی از این ناحیه به جنبش چپ کشور وارد آمد.

بعد از سال 1362 به سبب همین انحرافات ایدئولوژیک سیاسی و اختلاف بر سر مسئله تسلیم طلبی ملی، اختلافات در درون "ساما" بالا گرفت و بخشهای از "ساما" انشعاب نموده و تحت عناوین "محفل جوانان مترقی"، "مبارزین راه آزادی مردم" و "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" در جنبش انقلابی پرولتری (م - ل - ا) کشور اعلام موجودیت کردند.

4- سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو): این سازمان یک جناح منشعب از ساما است که خط ایدئولوژیک سیاسی اشرا (م - ل) اعلام نمود. این سازمان از بدو تأسیس دچار انحراف سنتریستی بود. سنتریسم خود ایدئولوژی سازشکاری و اپورتونیسم است. رهبری این سازمان اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت و در مورد ماهیت رویزیونیستی "حزب کمونیست شوروی" و نظام سوسیال امپریالیستی دارای دید روشن انقلابی نبود. "ساوو" از طرف دولت مزدور مورد ضربت قرار گرفت و تعدادی از کدرهای مرکزی و اعضای آن دستگیر و زندانی شدند. چند نفر از کدرهای مرکزی (ساوو) مانند مسجدی خان و بشیر بهمن بعد از شکنجه های سبعانه اعدام شدند و تعداد دیگری به زندانهای طولانی مدت محکوم شدند.

"ساوو" بعداً در اتحاد با دوجناح اپورتونیستی و رویزیونیستی دیگر تشکیل "مارکسیست- لنینیستهای افغانستان (املا)" را ایجاد کرد. "املا" در عرصه تئوری و پراتیک هرگز گامی به پیش در جهت گسست از انحرافاتش برنداشت بر عکس سیر قهقرائی در پیش گرفت و به سرآشوب انحراف تسلیم طلبی ملی و طبقاتی افتاد و در منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم سقوط نمود. ("جرقه شماره 19").

5 - "سازمان رهائی افغانستان": این سازمان ادامه "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" است که در سال 1352 با انتشار نوشته ای تحت عنوان "با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" اعلام موجودیت نموده و مدعی پیرو خط (م - ل - ا) در مبارزه اش بود. این تشکل از همان بدو تشکیل دارای

انحراف اکنومیستی بوده و خط مشیهایش رابرهمن مبنا تعیین می نمود. بعد از آنکه روزیونستیهای "سه جهانی"، باند دن سیائوپین و هوواکوفن در چین طی یک اقدام خاینانه و ضد انقلابی دست به کودتا زده و قدرت حزبی ودولتی را در چین تصرف کردند و آخرین پایگاه انقلابی جهان راسرنگون نمودند؛ "گروه انقلابی..." براساس همان خط مشی انحرافی قبلی اش تحولات ضدانقلابی چین را یک "امر داخلی" این کشوردانسته ومواقع وخط مشیهای رویزیونستی رهبران خاین چین را مورد تا نید قرار داد. مواضع رویزیونستی "سه جهانی" "گروه..." در سندی که زیر نام "اعلام مواضع ما وجنیشهای اخیر" در اوایل سال 1359 منتشر کرد؛ بیش از پیش آشکار گردید. "گروه..." در همین سال 1359 نامش را به "سازمان رهائی" تغییر داد. و در نشریه "مشعل رهائی" نظریات ومواقع رویزیونستی "سه جهانی" اش بیش از قبل مسجل گردید.

"گروه انقلابی..." تأسیس دولت جمهوری اسلامی را مرحله ای از انقلاب دموکراتیک نوین کشوری دانست. "گروه..." تشکیل یک جبهه وسیع از نیروهای مخالف رژیم مزدور خلقی پرچمی ها را بدون در نظر داشت ماهیت ایدئولوژیک سیاسی، استراتژی و اهداف طبقاتی آنها پیشنهاد کرد. "جبهه مبارزین مجاهد" براساس همین طرح فوق در ماه اسد سال 1358 خورشیدی به انجام کودتای دربالاحصار کابل اقدام نمود که ناکام ماند. "سازمان رهائی" به لحاظ خط ایدئولوژیک سیاسی ونظریات ومواقع وخط مشی هایش یک سازمان رویزیونستی و ضدانقلابی است. این سازمان در تمام مدت سی سال اخیر مورد حمایت سیاسی وکمک های مالی همه جانبه دولت ارتجاعی و ضدانقلابی چین قرار داشته است. و علاوه بر این مدت برای جلب کمک امپریالیستهای غربی نیز تلاش نموده ومی نماید. نماینده "سازمان رهائی" (البته از طریق "جمعیت انقلابی زنان افغانستان") در کنفرانس "بن" اول شرکت نمود و در ابتدا منحیت یکی از معاونین کرزی در دولت موقت گماشته شد ولی با اثر مخالفتهای شدید گروه های اسلامی "بنیادگرا"، قدرتهای امپریالیستی وملل متحد که از دایرکنندگان وگردانندگان اصلی کنفرانس "بن" بودند، از انتصاب او صرف نظر کردند. "سازمان رهائی" در طی ده سال اخیر با علم کردن بیرق "مبارزه" علیه گروه های "بنیادگرای مذهبی" در دولت مزدور به اغوای توده های مردم پرداخته است. و بارها در بیانیه هایش از قدرتهای امپریالیستی اشغالگر خواسته است که چرا "بنیادگراها" را در دولت دست نشانده سهم داده است. و این نظر در حقیقت معنای جز "تصحیح" قدرتهای امپریالیستی ودولت استعماری" ندارد. در حالیکه کشورتوسط قدرتهای امپریالیستی به اشغال نظامی درآمده و خلقهای کشور به زیر تسلط استعماری همین قدرتها ی وحشی قرار دارند و فجعترین جنایات وتجاوزات از طرف آنها ودولت مزدور(متشکل از باندهای جنایتکار ارتجاعی اسلامی، ملیشه ای، سزائی، خلقی پرچمی های قاتل ومیهن فروش، افغان ملتی های وطنفروش، گروهی از تکنوکراتهای وطنفروش وخدمتگزار امپریالیسم وار تجاع به سرکردگی کرزی وطن فروش مزدور بر خلقهای کشورستم وجنایت رومی دارند)؛ ولی "سازمان رهائی" تمام فعالیتهایش را روی افشای گروه های "بنیادگرای اسلامی" متمرکز کرده است. گاهی هم که سخنگویان "جمعیت انقلابی زنان- رهائی" در محافل مختلف در این زمینه مورد سؤال قرار می گیرند، بشکلی از پاسخ دادن به این موضوع طفره می روند. این سازمان در لفظ صحبت از مبارزه علیه "ارتجاع وامپریالیسم" و "مبارزه در راه حصول استقلال وآزادی، حاکمیت ملی ورهائی خلق" می نماید ولی در عمل ضد آن انجام می دهد. این وقیح ترین وخطرناکترین شیوه وعملکرد اپورتونیستی ورویزیونستی است که توده های خلق وروشنفکران وتحصیل کرده های نا آگاه کشور را اغوا می کند. "سازمان رهائی" بعد از "ساما" بیشترین نیرو را به لحاظ کمی داشت که اکثریت آنها روشنفکران مربوط به جریان دموکراتیک نوین بودند وتحت رهبری خطوط انحرافی اکنومیستی اپورتونیستی ورویزیونستی("گروه انقلابی... - سازمان رهائی") به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی گمراه شده اند. و این نیز یکی دیگر از ضرباتی است که بر پیکر جنبش چپ در طی بیش از سی سال اخیر وارد آمده است.

در ماه حمل سال 1387 خورشیدی تعدادی از اعضای "سازمان رهائی" گسست شانرا از این سازمان اعلام نموده وبه عنوان "سازمان انقلابی افغانستان" در جنبش انقلابی پرولتری کشور اعلام موجودیت

کردند. خط ایدئولوژیک سیاسی رهبری کننده این سازمان (مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) اعلام شده است (نقل از اعلامیه "سالروز خروشان سازمان انقلابی افغانستان... - منتشره حمل 1388).

در این نوشته اشاره مختصر به ماهیت خط ایدئولوژیک سیاسی و خطاها و انحرافات سازمانهای منسوب به جنبش دموکراتیک نوین (جنبش چپ) کشور که در مبارزه مسلحانه علیه ارتش سوسیال امپریالیسم روسی و رژیم مزدور شرکت کردند؛ باین منظور است تا علل ضعف، ضربه پذیری و شکست این نیروها در این مبارزه را خوبتر توضیح نمایم. ناگفته نماند که این به مفهوم پرداخت مفصل و همه جانبه به کارنامه مبارزاتی این سازمانها و یا کل سازمانهای جنبش انقلابی پرولتری (م ل م) کشور در عرصه های مختلف ایدئولوژیک سیاسی و نظامی در طی بیش از سی سال اخیر نمی باشد. پرداخت همه جانبه باین موضوعات و هم اینکه انحرافات ایدئولوژیک سیاسی چگونه در شکست این سازمانها نقش داشته است از عهده این نوشته بیرون است. آنهایی که در طی سی سال اخیر سعی کرده اند تا مسایل درون جنبش انقلابی پرولتری کشور را از دید مکانیکی مورد بحث قرار داده و واقعیتها را وارونه ساخته و حقایق را تحریف کنند؛ سخت در اشتباه اند. زیرا شناخت واقعی از هر پدیده اجتماعی با تحلیل و بررسی به شیوه علمی و دیالکتیکی امکان پذیر است. رسیدن به کنه قضایا و کشف حقایق با تحلیل و تجزیه مسایل و پدیده ها بگونه انتزاعی و با طرز تفکر مکانیکی امکان پذیر نیست و برای کشف حقیقت هیچ کمکی نمی کند، جز خلق کردن ابهام بیشتر و گمراه نمودن روشنفکران مترقی و توده های مردم. کسانی که می خواهند با این شیوه ها به قضایای جنبش چپ و یا کلاً به جنبش انقلابی پرولتری کشور در طی سه دهه اخیر بپردازند؛ خود فریبی و خاک زدن به چشم توده های مردم است و بی حرمتی به خون صدها تن از روشنفکران مترقی و انقلابی کشور که در طی سی سال اخیر بدست دژخیمان باند های آدمکش و جانی خلقی پرچمی ها و بداران روسی شان و گروه های ارتجاعی اسلامی سیاه و وحشیانه بقتل رسیده اند و یا جانهای عزیز خود را در سنگر مبارزه آزادی بخش ملی فدا کرده اند. مسایل مهمی در جنبش انقلابی پرولتری وجود دارند که باید بگونه درست و باشیوه اصولی و انقلابی بآنها پرداخته شود. افراد و سازمانهای که عامدانه به تحریف و واقعیتها و کتمان حقایق درباره مسایل درون جنبش چپ و جنبش انقلابی پرولتری کشور دست زده و سعی می نمایند تا با جعل و دروغ و افسانه سازیهای مضحک، روی انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی شان پرده اندازند، راه خطا در پیش گرفته اند؛ زیرا "تاریخ واقعی و حقیقی جهان را مرتجعین نمی نویسند". و به همین صورت "تاریخ جنبش انقلابی پرولتری افغانستان را رویزیونیستها و اپورتونیستها و تسلیم طلبان رنگارنگ نمی نویسند". آنهائی که هنوز خود را منسوب به جنبش انقلابی پرولتری کشور می دانند و با انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شان ضربات خردکننده ای بر این جنبش وارد کرده و تاحال حاضر نشده اند در برابر انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبیهای شان از خود کوچکترین انتقادی بنمایند؛ ولی با کمال پروئی "شعار انقلابی" سر می دهند. اینها تصور نکنند که با شیوه های ارتجاعی و کاسبکارانه می توانند جنبش انقلابی پرولتری و روشنفکران نسل نو و توده ها خلق را تا مدتهای زیادی اغوا کرده و بزعم خود شان موقعیتی در تاریخ جنبش انقلابی (م - ل - ا) کشور برای خود جعل کنند. تاریخ در قضاوتهایش و در افشای حقایق بسیار بیرحم است. به هیچ وجه این راه نجات کسانی که سعی دارند خود را با این شیوه ها از معرض قضاوت تاریخ "پنهان" کنند، نیست. گروه ها و افرادی که هنوز ناشیانه خود را جزء جنبش انقلابی کشور جا می زنند و در عمل به امپریالیستها و ارتجاع خدمت می کنند و برای اغوای توده های مردم و روشنفکران مردمی به مسایل جنبش انقلابی کشور، صفحات نشرات شان را با جعلیات، اکاذیب و لاف و پیتاق سیاه می کنند، بدانند که تا زمان زیادی نخواهند توانست به این شیوه عمل کنند. اگر بفرض این قماش افراد و گروه ها همین قدر هم انجام دهند که اشتباهات و انحرافات خود را در طی سی سال صادقانه نقد کنند و دست از تخریب و توطئه گری و تفرقه افکنی علیه جنبش انقلابی پرولتری کشور بردارند و بیش از این اپورتونیسم و رویزیونیسم منحط و ضد انقلابی خود را "اندیشه های انقلابی" جانزنند و بیش از این نسل نوروشنفکران کشور و توده های خلق را گمراه نکنند کمال، باز هم "عقلانیت" آنهاست. و بفرض محال اگر از انحرافات شان بطور واقعی گسست کنند و صادقانه در صف مبارزه انقلابی قرار گیرند؛ عین "شجاعت و شهامت" آنها خواهد بود.

چنانکه در قیل توضیح شد ظهور بیش از پیش انحرافات ایدئولوژیک سیاسی در سازمانهای چپ هر چه بیشتر مانع ترقی و تکامل خطی و تشکیلاتی این سازمانها و کلاً تضعیف جنبش انقلابی کشور گردید. بعد از چهار سال اول جنگ میهنی دیگر امکان باقی ماندن در جبهه و ادامه مبارزه نظامی و بسیج و سازماندهی بیشتر توده های خلق برای نیروهای رزمی جنبش چپ در جبهات جنگ بسیار محدود شد که تقریباً همه آنها مجبور به ترک جبهات جنگ شدند. چنانکه قبلاً هم باین موضوع اشاره شد در تضعیف موقعیت نظامی سازمانهای چپ کشور در جبهه عواملی چند ذی دخل بودند: عدم موجودیت یک ستاد انقلابی رهبری انقلابی واحد؛ انحرافات ایدئولوژیک سیاسی این سامانها؛ محدودیت های سلاح و مهمات؛ عدم دسترسی به کمکهای نیروهای انقلابی و مترقی جهان؛ جنگیدن در برابر دنیوی بزرگ دشمن یکی سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدوران و دیگری نیروهای ارتجاعی اسلامی که از حمایت و کمکهای همه جانبه نظامی، مالی، لوژستیک و سیاسی کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی جهان منجمله دولت ارتجاعی چین و کشورهای اسلامی برخوردار بودند. این وضعیت ملی و بین المللی برای نیروهای کوچک و پراکنده جنبش چپ کشور که فقط با اتکاء به نیروی خود توده های خلق کشور جنگ را پیش می بردند؛ آنهم که اکثریت قاطع آنها دچار انحرافات جدی شده بودند. زیرا بدون رهبری اصولی انقلابی پرولتری امکان رهبری جنگ میهنی و تکامل آن به جنگ انقلابی خلق امر آسانی نبود. اما جهت دیگر قضیه این بود؛ با آنکه نیروهای ارتجاعی اسلامی به لحاظ افراد و سلاح قوی بودند؛ لیکن این نیروها مانند دشمنان عمده خلق در دهات علیه توده های زحمتکش مردم ستم و مظالم و اجحاف رومی داشتند و میزان قتل و جنایت و اخاذی و جریمه های هنگفت نقدی و تجاوزهای ناموسی و تصاحب زنان و غصب اراضی و اموال مردم و توهین و تحقیر آنها که توسط تعداد زیادی از فرماندهان و سر دستکهای گروپهای چریکی مربوط به احزاب و تنظیم های اسلامی صورت می گرفتند و حاکم کردن شرایط قرون وسطائی در مناطق تحت کنترل آنها که با تمام حالات امکان کوچکترین اعتراضی هم برای توده های بستوه آمده علیه حاکمان محلی این تنظیمها نبود و هیچ مرجعی دیگری هم برای داد رسی آنها وجود نداشت. همچنان که در شهرها کوچکترین اعتراض و مخالفت علیه قوای اشغالگر و دولت مزدور بمنزله همکاری با "اشرار" تلقی میشد؛ در دهات تحت کنترل نیروهای اسلامی هم کمترین اعتراض در برابر جنایات و مظالم فرماندهان و سر دسته ها از طرف مردم مظلوم و ستم دیده به معترضین اتهام "طرفداری" دولت مزدور و اشغالگران روسی زده شده و سخت ترین مجازات در انتظار آنها بود. این وضعیت توده های دهقانان را در اکثریت مناطق کشور به شرایط غیر قابل تحملی رسانده بود و مردم به شدت از این نیروها ناراض بودند. از جانبی نیروهای ارتجاعی اسلامی هیچ نوع برنامه و نقشه ای کوتاه مدت و دراز مدت در مناطق تحت کنترل شان برای رشد اقتصادی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توده های دهقانان در هیچ سطحی نداشتند. از طرف دیگر شرایط جنگ میهنی و جنایات دشمنان داخلی و خارجی مردم و میهن، شرایط را برای مردم در مناطق شان طوری غیر قابل بازگشت ساخته بود که جز "سوختن و ساختن" راه و چاره دیگری نداشتند. در آن شرایط اینها زمینه های مساعدی بودند که مردم را بطرفداری از نیروهای انقلابی و مترقی متمایل می ساخت. که در صورت امکان تداوم نیروهای انقلابی و مترقی در جبهات جنگ و وجود رهبری یک حزب انقلابی پرولتری؛ به مرور زمان امکان پیروزیهای بیشتری برای نیروهای انقلابی پرولتری در عرصه مبارزه مسلحانه وجود داشت. بطور مثال سالهای اخیر حکومت دست نشانده نجیب جلا و بقدرت رسیدن گروه های جهادی و آغاز جنگ های ارتجاعی و غارتگرانه بین آنها؛ زمینه های مساعدی برای نیروهای مسلح جنبش انقلابی پرولتری بود که می توانستند پیشرفتهای بیشتری داشته باشند.

سازمانهای چپ بعد از چهار سال جنگ به دلایل مختلفی که ذکر گردید شکست خوردند و دست آوردهای سیاسی نظامی آنها در جبهات جنگ و در بین توده های خلق در حقیقت نابود گردید که دیگر هرگز نتوانستند به آنها دسترسی پیدا کنند. لیکن ارزیابی از آن دست آوردهای محدود اولی و شکستهای بعدی هم مسایلی اند که باید برای نسلهای حال و آینده جنبش انقلابی پرولتری کشور آموزنده باشد. ما شاهدیم که با گذشت زمان با اثر جنایات و وحشیانه و ضد مردمی سوسیال امپریالیستهای اشغالگر رژیم مزدور خلقی پرچمیها و خیانتها و جنایات نیروهای ارتجاعی اسلامی بر توده های مردم در شهرها و دهات کشور، تحول اوضاع

هرچه بیشتر به مساعدت شرایط عینی در جامعه و بوجود آمدن زمینه ها و امکانات بیشتر در جهت پیشبرد مبارزه مسلحانه برای نیروهای انقلابی و بسیج و سازماندهی توده های دهقانان و ارتقای سطح آگاهی سیاسی آنها و تشکیل ارتش توده ای، سیر می کرد؛ که در صورت توانمندی ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی جنبش انقلابی (م ل ا) کشور امکان دست آوردهای معین زیادی در جهت پیشرفت پروسه انقلاب ملی- دموکراتیک کشور وجود داشت. این مسایل بخشی از تجارب مثبت و منفی جنبش چپ و جنبش انقلابی پرولتری کشور است و باید از آنها آموخت. که بدون یک حزب انقلابی پرولتری نیرومند امکان بوجود آوردن یک جنبش انقلابی و رهبری مبارزات توده های خلق امکان پذیر نیست. ثانیاً: نسل جوان مترقی مردمی که می خواهد مبارزه انقلابی را به پیش برد باید برای این مبارزه و تدارک برای انقلاب کردن قبل از همه خود را به سلاح علم انقلاب مجهز کند. زیرا بدون آگاهی انقلابی پرولتری امکان تشکیل حزب انقلابی پرولتری، تشکیل ارتش توده ای و تشکیل جبهه متحد انقلابی وجود ندارد و نه هم امکان مبارزه علیه انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسم در سطح جنبش ملی و بین المللی وجود دارد. بدون توان علمی و تئوریک پیشبردار خطر مبارزه طبقاتی و ملی و مبارزه انقلابی ایدئولوژیک سیاسی علیه انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسم که به شیوه ها و اشکال مختلف در سازمانها و احزاب انقلابی رسوخ می کنند، وجود ندارد. در اینجا باید تذکر دهیم؛ بودند کسانی که ادعای هواداری جنبش انقلابی پرولتری کشور را داشتند؛ ولی چنین نظر داشتند و دارند که حتی با موجودیت یک حزب انقلابی پرولتری هم در آن حالت که دشمنان طبقاتی زیادی علیه جنبش انقلابی پرولتری (م - ل - ا) قرار داشتند؛ امکان پیروزی برای نیروهای انقلابی پرولتری وجود نداشت. و هر دو نیروی دشمن، سوسیال امپریالیسم روسی و رژیم مزدور و نیروهای ارتجاعی اسلامی و امپریالیستهای غربی و دولت‌های ارتجاعی پاکستان و ایران، با هم اتحاد می کردند و این جنبش را سرکوب می نمودند. این درست است که بصورت عینی وزنه قدرت دشمنان طبقاتی و ملی رنگارنگ بسیار سنگین بود و بی تناسبی غیر قابل مقایسه ای در نیروهای نظامی دوطرف وجود داشت؛ اما اگر یک نیروی واقعاً انقلابی پرولتری بتواند خلق یک کشور (یا بخش‌های) از آنرا آگاهی سیاسی داده و علیه دشمنان ملی و طبقاتی اش در یک جنگ انقلابی بسیج و متشکل کند؛ امکان سرکوب کامل چنین جنبشی بطور کلی از جانب امپریالیسم و ارتجاع آسان نیست. لیکن این حکم قطعی و "ازلی" هم نیست که نیروی انقلابی پرولتری هرگز به شکست مواجه نمی شود و پیروزی آن در همه حالات و شرایط تضمین شده است، نه چنین نیست. این استدلال یک تفکر "تقدیرگرایانه" را تداعی می کند. شکست و پیروزی نیروهای انقلابی پرولتری در مبارزه انقلابی بستگی به توانایی هایش در عرصه های مختلف و عوامل مختلف ملی و بین المللی دارد. اما در شرایط جنگ ضد سوسیال امپریالیستی و رژیم مزدور؛ اگر دشمنان رنگارنگ ملی و طبقاتی خلق دارای جنبه های قوت بودند حتماً دارای جنبه های ضعف جدی زیادی هم بودند. و اینکه توده های خلق افغانستان بگونه سراسری بپا خاسته بودند و درگیری مبارزه مسلحانه عادلانه بودند؛ و نیروهای ارتجاعی اسلامی منحصراً دشمنان اصلی خلق در دهات کشور به شنیعترین وجهی بر توده های خلق ستم روا می داشتند و هر روز بر شدت ستم و مظالم و وحشی گریهای نیروهای ارتجاعی افزوده می شد؛ باین صورت اینها زمینه های مساعد عینی برای نیروی واقعاً انقلابی بود که می توانستند با استفاده از آن به پیروزی های نظامی و سیاسی دست یابند. علت شکست نظامی سیاسی قطعی نیروهای منسوب به جنبش چپ در آن زمان عمدتاً مربوط به فکتورهای درونی خود جنبش بود تا عوامل خارجی آن.

روشنفکران مردمی که انگیزه و آرزوی مبارزه انقلابی پرولتری را برای نجات توده های خلق از سلطه و ستم استعماری امپریالیستها و دولت مزدورانها و کلاسرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم و تأسیس نظام دموکراتیک خلق و ایجاد جامعه سوسیالیستی را دارند؛ فقط اول باید خود را به دانش و آگاهی انقلابی پرولتری مجهز نمایند. بدون سلاح علم انقلاب و شناخت درست از دشمنان و دوستان انقلاب، شناخت همه جانبه از ساختار طبقاتی و اجتماعی جامعه و درک عمیق از مسایل ملی و بین المللی در پرتواندیشه های کمونیسیم انقلابی و همچنین شناخت دقیق و اصولی از ماهیت انواع خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی؛ باز هم یک مشت روشنفکر بورژوازی حراف و شارلتان که تئوریهای انقلابی را برای فریب و اغوای روشنفکران و توده های خلق نا آگاه فرامی گیرند و بابازی با کلمات

وسفسطه بازی و بکار برد مقولات مترقی و انقلابی در مرکزیت سازمانهای انقلابی پرولتری جای می گیرند و در نهایت جنبش انقلابی کشور را از درون متلاشی کرده و به شکست می کشانند.

مرگ برامپریالیستهای اشغالگرا امریکائی و ناتو و دولت دست نشانده!

مرگ برامپریالیسم بین المللی و ارتجاع نوکران!

مرگ برباندهای مزدور و جنایتکار و قاتل " خلقی " پرچمی سازائی!

مرگ برباندهای مزدور و جنایتکار و آدمکش جهادی، ملیشه ای، طالبی و دیگر گروه ها و افراد خاین به خلق و میهن!

پیروز باد مبارزات انقلابی خلقها در سراسر جهان!

6 جدی 1390 (27 دسمبر 2011 میلادی)

(پولاد)